

پیام دوست

و

بهار ۱۳۰

و مقاله از:

امادی امرالله جناب ابوالقاسم فضی

موسسه مطبوعات امری

۱۳۰ بیع

پیام دوست

من بعد از این اگر بد یاری سفر کنم

هیچ ارمغانه‌ای نبرم جز پیام دوست

بادهای سرد نواحی قطب جنوب و تلاطم دائمی دریا
قلب را در این گوشه تنهائی و نومیدی با موج سهمگین غموم
بی انتهی دردناک می دارند که حیات را باید شمرد و روزگار
را اثری باشد و فانی از هرد و نعمت محرومم لذا جز آنکه از
پنجره اطاق بدریا و امواجش و آسمان و اخترانش بحسرت —
بنگرم کاری دیگر نتوانستم از آفاق بعیده — از آن نقاطی که
سقف فلک بوسه بر سطح اقیانوسها زده هزاران بل ملیونها
امواج کف بر لب چون لشگریانی که برخوان یغما می شتابند
بعجله تمام بجلو می آیند و خود را بر صخره های ساحل
می کوبند و عمق نیستی فرو می روند چه نمونه عظیمی از —
حیات کوتاه انسان — این سایه نابود و نبود و نبود اوست که
برای لحظه‌ای بر اقیانوس بی حد و انتهای وجود سائر گشته

با حرص تمام خود را بر صخره های ساحل جهان مادیست
می کوبید و از شدت ضربت وحدت آن در هم خرد و متلاشی شده
بدیاریستی بر میگردد . خوشابحال آنانکه از این ساحل
با پیام قبول و رضای حضرت دوست بدان آفاق بیکران
رجوع مینمایند .

یاد یاران الهی در هر لحظه و مکانی جراحات قلوب
کثیبه را التیام می بخشد و انسانرا بهره هست امیدوار
میسازد و چون در اینحال بهمین امواج بی حساب مینگرم —
آنانرا کبوتران سفیدبال دانسته که پیام عشق و محبت یاران
حقی متعال را می آورند و ادعیه مستمره ایشانرا با آسمان قبول
و رضای حضرت دوست می فرستند و یاران در ورمهجور را به
بشارت صحت و سلامت و موفقیت کل بهجت و سرور می بخشند .
در این هنگامه عظیم جمال نامحدود طبیعت و عواطف
نامحدود یاران حضرت احدیت آنچه را که سالیان قبل در —
باره کشف تنگه ماژلان خوانده بودم بخاطر آمد و گوئی
دستی غیبی پرده های تودرتوی زمانرا ازوجه قرون ماضیه
برداشت و صحنه ای غریب در برابر چشم گذاشت سال

۰۰۰۱۵۲۰

سنه ۱۵۲۰ همان سالی بود که ماژلان شهیر را يك
فكر يك هدف و يك رأى تصاحب کرد و آن کشف زوایای

مظلّمه جهان و مخصوصاً مصری بین دواقیانوس کبیر و اطلس بود چنان باین فکر خود ثابت ماند و چنان در این هدف پایداری نمود و چنان بدین رای صارم خویش ایمان داشت که بدون خوف و هراسی بدربار سلطان و ملکه اسپانیا شافت و بانهایت قوت و کمال حدّت درخواست فرمان سلطان و کّمک مالی فراوان نمود. صدای او چون نعره شیری در دربار می پیچید که می گفت:

"یقین دارم راهی در دریاهاى جنوب هست - من میدانم راهی هست و من آنرا پیدا می کنم من تنها می توانم آنرا پیدا کنم و قول می دهم که من از آن تنگه بگذرم."

ماهها طول کشید تا فرمان سلطنتی صادر گردید و با پنج

کشتی و ۲۶۰ نفر در تحت حکم و فرمان او بر روی امواج اقیانوسها بحرکت آمدند از ابتدا معلوم بود که چند نفر از افسران و دریا نوردان سرپاری ندارند و خیال طفیان در سر می پرورانند اما ماژلان از آن مردان توانای روزگار بود که زود از جادو نمی رفت مدتها خود داری میکرد ناسزا و نافرمانی می شنید و می دید ولی صبور بود و غیور و بموقع خود چنان ضررتی می نواخت که اثری از خطا کاران باقی نمیگذاشت.

این قانون خدا و ریاست که بیوفایان بایستی از جمع خارج و تنبیه شوند که مبادا نفس سرد زهر آگین آنان دیگران

را گرفتار نماید و جو صافی آمال و محیط مساعد موفقیت —
 بطوفان نقض و طغیان آلوده و مسموم گردد لذا بموقع خود
 افسری را اعدام و چند نفر از سرکشان را در جزیره ای —
 بگذاشت و راه خود را در پیش گرفته رو بجنوب براند .

هرچه بجلومی رفتند در تاریکی بیشتری از اسرار
 بی پایان دریاها گرفتار می شدند رفته رفته افسران مشکوک
 و مرعوب شده و ملاحان آهنگ رجوع زمزمه می نمودند و
 طبیعت هم که هرگز برایگان پرده از زوایای مظلّم جهان
 بیکسو نمی کشد هم چنان بیرحمانه با تازیانه طوفان و
 باران و تگرگ و برف و بادهای سرد قطبی بر پیکر افراد
 و کشتیها می نواخت ولی در تمام این حوادث نمره
 مردانه آن مرد همواره بر جمیع طوفانها فائق آمده گه
 فرمان می داد رو بجنوب رو بجنوب .

یازده ماه گذشت و آن راه پنهان در پرده های آفاق
 تاریک همچنان آرمیده بود و اثری از خود نشان نمی داد
 و آن دلاور دریا دیده دو ماه در نقطه ای بماند چپه
 لحظاتی مملو از سختی ها چه دقائق بسیار خطرناک و چه
 ساعاتی بین خوف و رجا گذراند .

وقتی سفر را آغاز نمود با ایمان و حرارت بی مانندی
 بود و حال یازده ماه راطی کرده هزاران فرسخ را آمده است

طاغیان و سرکشان را منکوب و هر طوفانی را مقاومت کرده و
وطغیانهای داخل و خارج را سرکوب و هرسختی و مشقتی
را ایستادگی نموده از سرکشان اثری نمانده و با وجود این
شاهد مقصود در هزار پرده بی امان هم چنان مستهور
مانده است و حال او در اطاق خود تنها با چشمهای
تیز بینش با فقهای دور مینگرد و جز تاریکی چیزی نمی بیند
و نمی داند که در آستانه فتح نهایی است .

چند روزی بیشتر راه نیست

و درجه جغرافیائی مانده که به پیماید

دویست فرسخ مانده که بهزاران فرسخ بیفزاید

و از آن مری که مقصود اوست بگذرد

اگر مرد دیگری بود که اینقدر قوت قلب و ایمان و استقامت
نداشت یقین است که در آن موقع مطیع نصایح مشفقانه
همراهان و تسلیم عجز و لابه ملاحان شده طبل رجوع
می کوفت و به خانه و لانه خویش باز می گشت و پرستار
راحت می غنود و از وی نامی و نشانی و خدمتی در طی قرون
و اعصار باقی نمی ماند .

ولی او دلاوری بود بی نظیر که از اعماق یأس و نومیدی

مردانه برخاست و زنجیرهای ریب و ترس را درهم شکست

فریاد مردانه او در تمام دریاها ی جنوبی طنین انداز

گردید که فرمان داد لنگرها را بکشید شرعها را برافرازید و بسوی جنوب برانید .

در این مرحله اخیر طوفانی بی نظیر آنان را در هم کوفت ولی او از محل فرمانداری خود حرکت نکرد اما بجلو می نگرست و ندای مبرم وی بگوش کارکنان مرتب می رسید - رو بجنوب .

باز هم طوفان ادامه داشت يك کشتی ناپدید شد - انبار آذوقه روز بروز کمی و کاستی می گرفت افسران و ملاحان بکلی خود را باخته بودند ماژلان هم از افق های دور سرزمینهای مجهول و از خلال کوههای مملو از برف و سکوت ظلمت بی پایان می دید ولی بدون اعتنا برعد و برق و سایر مظاهر سهمناک طبیعت در مقر خود مردانه چون ستونی از فولاد پایدار بماند و دائما بجلو می نگرست ناگهان دستها را بلند کرده صدای رعد آسای او هنوز از قله این کوهها و سواحل این دریاها و عمق این آفاق شنیده می شود که مستانه می گفت " بروید در راه راست هستیم - همان راهی که می خواستیم بروید برانید و مطمئن باشید . "

در تاریکی این شب گوئی چهار کشتی را می بینم که شرعها را افراشته و چراغها را روشن کرده آهسته آهسته چون عروسی را که بسوی شاهد مقصود می برند سر بر وی

آبهای تنگه ماژالاس روانند امواج دواقیانوس آمانرادست
 بدست پیکدیگر سپرده از اقیانوس باقیانوس دیگر از اطلس به
 کبیر و از جهان قدیم بجدید می برند برای اولین بار آن
 راه گشوده شد و آن اسم بر این قسمت از جهان اطلاق
 گردید - تنگه ماژالاس .

چه مقایسه عظیمی بین این داستان و وضعیت احبای
 جهان در این ایام است در سینه مقدس تسع سوگند وفاداری
 با مولای عالمیان یاد نمودیم و در طریق عشق و جانبازی او
 وارد شدیم نه سال و اندی از آن لحظه گذشته نه سال و
 اندی مملو از کار و زحمت و فداکاری و مشقت و موانع عظیمه
 تضییقات مهلکه احبای جهان بجلو آمدند هیچ حادثه‌های
 در عزم راسخ آنان ادنی خللی نیاورد دسته دسته مهاجرین
 از جمیع کشورها و اقالیم چون طیور شکور بسوی
 اهداف معینه بیرواز آمدند از خانه و لانه و دوست و بیگانه
 گذشته - سرمایه عمر را صرف نمودند - بنقاطی بسیار سخت
 و خطرناک رفتند - در تحت شکنجه و عذاب زیستند -
 بقله جبال - قلب جنگل‌ها - دل صحراها - اقیانوسها
 و جزائر خود را رساندند - چقدرها که پیرگ ناگهانی در
 دیار غربت به جهان پنهان شتافتند چه اطفال که در راهها
 آرمیدند و دیگر برخواستند ولی باتمام این احوال ابدا

بعقب ننگریستند همواره بجلو رفتند لذا یقین است در این هنگام که در آستانه فتح نهائی هستیم و بیش از ساعاتی دیگر نمانده که از دوره ای بدوره بدیعی وارد شویم — جمیعا بنهایت عشق و وفاداری در اماکن خدمت و فداکاری هم چنان ببذل جان و مال ادامه میدهم و نقشه مولای — عالمیانرا بفتح قطعی نهائی می رسانیم فتح و ظفری که انوار بیحسابش روشنی بخش قرون و اعصار آتیه گردد .

براستی انسان متحیر است که چگونه شکر آستان مولای فقید عظیم را بنماید که باغبان احدیت بود و طراح گلهای معارف فرمود . جام صهبای محبت را بدور آورد و عاشقانرا آنچنان سرمست فرمود که امروز از هر سمتی صوت تهلیل و تکبیر بلند است و از هر کرانه ای آهنگ تسبیح و تقدیس مرتفع هر گوشه ای از جهان خاک را شور و ولوله ای بخشید و در هر بیشه ای نعره پراندیشه ای بلند فرمود او بود که این طیور ملکوترا در نغمه و آواز مشغول و بلبان توحید را در هر گلشنی بگلبانگ معنوی دساز بداشت آفاق را باهتزاز آورد و اقطار شاسعه کره خاک را بصیت و آوازش دسازو ذرات وجود را در اوج موهبت به پرواز مفتخر فرمود .

ملاحظه در نقشه هیکل اطهر نمائید طبق بیان احلای بی نظیرش دواثره مرسومه چرخهای عرابه سلطنت الهی

حضرت بهاء الله است بیائید ای عشاق جمال بی مثالش
 همینطور که این عرابه از مرحله‌ای بمرحله‌ای واز فتحی -
 بفتوحاتی عظیم تر وارد میگردد مانیز همواره با آن همراه
 برویم و قرب جوار سلطان سلاطین عشق را بعالمی ندهیم
 تا دائما از عطر قمیص مطهرش سرمست باشیم دست بدامن
 او گرفته از آهنگ دلنواز گردش چرخها دائما مست ومد شو
 بمانیم.

شرح حال مشتاقان دل بدل تواند گفت

این مختصر را نمی دانم چه بنام و چگونه آنرا بپایان
 رسانم نامه نیست داستان نیست شرح حال مشتاقان است
 برگهای عشق هر یک از آنان است که از دیاری دور دست -
 بروایح محبت بسوی کشور مقدس شما روان است و بخاکپای
 پر مهر و عطوفت هر یک از شما تقدیم میگردد .

این خواهران و برادران عزیز شما چون کبوتران نامه پر

پیام مالک قدر رازیر پر گذارده بسوی تقدیرهای نامعلوم

خود شتافتند اکنون در اکناف جهان متفرق و در هر مرز و

بوم مشتتند .

نازم آن خاطر جمعی که پریشان توشد

بود آباد هر آن خانه که ویران توشید

وهریک در ظلمت مد نیت مادی چون جواهر زواهر بر فرق

جوامع می تابند و در سواحل دریا های متلاطم توحش و بربریت
بی دینی و سوء اخلاق چون نبراسی لامع می درخشد و کشتی
شکستگان را بسوی ساحل امن و امان می خوانند .

پس از سالیان مفاومت و آرزوی دیدار وجه صبیح هر یک
از این مجاهدان عزیز معلوم است که با چه شوقی بمنزل
آنان می رفتم و با چه عشقی دق الباب می نمودم ولی هر
ضربه ای که بردرمی نواختم ضربان شدید قلب جواب میگفت
و چون در باز می شد آنرا از بزرگ و کوچک در آغوش خود
می فشردم و پیام محبت و شکر و قدردانی همه عزیزان ایران
بل یاران جهان را ابلاغ می نمودم .

مدتی گذشت و شرح حال مشتاقان را دل بدل می گفتیم
زبانرا جسارت آن نبود که در این عرصه وارد شود چه که الفاظ
قادر بر تعبیر این دریا های محبت نیست بحور محبت یاران را
چگونه ممکن است در کاس محدود کلمات معدود ریخت .

اول سخنی که استاد کامل در مکتب عشق بانان آموخته
بود بر زبان رانده باشک چشم و کلمات بریده می فرمودند از
حیفا . . . از محل و مسکن و مأوای حضرت مولای عالمیان
برایمان بگوئید .

بلی حیفا همان حیفاست . . . هنوز بردامنه جبل
کرمل آرمیده و ملکه کرمل برفرق آن جالس و عالمی را بخود جلب

و جذب میفرماید ولی دیگر آن بدر منیر از افق آن اقلیم
 نمی درخشد و آن جبل ضیع را بانوار جمال و کمال خود —
 روشنی بخش عالم وجود نمی نماید گرمی و حرارت محبت او که
 بمحض ملاقات چشم ها را مملو از اشک می نمود و بدنها را —
 می لرزاند و زبانها را بکنج خانه سکوت میفرستاد دیگر در
 آن سرزمین موجود نیست شمع شبستان حق که شرق را این
 چنین نور و غرب را تا ایندرجه معطر فرمود و جسم علیل
 جهان را داروی ابدی بخشید و بنگاهی چون برق سحاب
 خنده بلبها می داد و بکلومی چون درخوشاب درر اشک از
 چشم ها می گرفت دیگر در آن مرکز نمی سوزد بل از زجاجه
 ملکوت نور بافاق و امید بعشاق مرحمت میدارد او یوسف
 کنعان عبدالبهاء بود بمصر ملاحظت رجوع فرمود و در آن —
 بازار که هزاران خریدار دارد جلوه گری مینماید روح تعالی
 و تأییدات ابدی متمادی اوست که روح بصقلاب و نور بافاق
 می دهد و صیحه یا بهاء را در کلیه جهان بطنیس —
 انداخته و رجه بر اطباق وجود بخشیده بلی آشیانه خاکی
 آن هد هد سبا بسی غم افزاست و حتی الیوم از هر حجرو
 مدری ناله این المولی و این المحبوب بگوش جان می رسد
 چگونه ممکن است در آن مرکز احزان دلی شاد باشد و قلبی
 آرام گیرد آنجا مرکز سلسله اعصاب عالم امر و دائم ارتکابو

وسراسر کار و دوندگی و بیچارگی است او که باشاره‌ای حل
 معضلات میفرمود نیست لذا هر معضلی روزها بل ماهها
 بطول می‌انجامد تا حل گردد اگر مدد متمادی اواز عالم
 بالا نبود و یاران جهان عاشقانه در سبیل محبتش یاری و
 یآوری نمی‌فرمودند کل در بادیه هلاکت بودیم حمد خدا ایرا
 که چنین اساسی بنا فرمود که چنان لطمه عظیمی را مقاومت
 کرد و کاروان غمزه داسهارا در طی جهاد کبیر اکبرش بجلو
 برده و می‌برد مرحبا بر مهاجرین عزیز آفرین هزار آفرین بر
 مجاهدان دلاور و بر کلیه احبای جهان که جمعا متفقا
 متحدا دست بدست یکدیگر داده دل و جان را شهادت
 نمودند که در سبیل خدمت دلبر آفاق کباب و در توسیعی
 نطق نظم جهان آرایش فدا فرمود صد هزار آفرین بر وفا
 و وفاداری احبای عزیز .

بی خبری

امری که براستی قلب فانی را بگداخت بی خبری این
 مجاهدان عظیم بود از یاران و یاوران خود در کشور مقدس
 ایران حتی اتفاق افتاد که در ضمن صحبت معلوم میگردد
 که خبر صعود برخی از بستگان خود را نیز ندارند و مسئله
 کلیه آنان بعد از پرسش از حیفا این بود اعضا محفل
 مقدس ملی چطورند - سالمند - کسی باعث زحمت آنان

نیست - آیا در بحبوحه مشاغل و بحورغوائل که غرقند
 جوانان و عزیزان ایران بمساعدت برخاسته اند - چه
 لجنه هائی داریم - همان قدیمی ها یا بازهم اضافه شده
 - آیا آهنگ بدیع هنوز منتشر می شود - چه کسانی در طبع
 و نشر آن زحمت می کنند - راستی جناب اشراق خاوری کجا
 تشریف دارند - آیا تألیف جدیدی فرموده اند -
 نوش آبادی کجاست - ما از شاگردان آن بزرگواران هستیم -
 خانواده حضرت علوی در چه حالند .

البته آنچه در نظر بود از عواطف کثیره اعضاء محفل
 مقدس و پیام محبتهای آنان و بقیه اخبار مفصل بیان میگردید
 و معلوم بود که کل تشنه اخبارند و وصول بشارت آنها از -
 چنان سرزمینی که بد ما شهداء رنگین گشته .

سکه غم رائج بازار عشق است ای حریفان

عزیزان دل و جانم ولو برای آنی تصور نفرمائید که ایسن
 مهاجرین عزیزو مجاهدین بی نظیر در این ممالک و بلدان
 هر يك براریکه ثروت و مکننت و بروساده عزت و راحت مستریچند
 راه خدا همیشه باریك و ملو از تیغ تیز و خارو خاشاك و
 سراسر خون و درد و رنج و مشقت است اگر چنین نبود
 نمی فرمود:

"مردان دلا و رلام " ایتنان هر يك مانند شمع می گدازند و

زندگانی مملواز کارو مجاهده‌ای دارند نگارنده از زیارت آنان برمیگردد هر یک را در خانه و دکان و میدان خدمتشان زیارت کرده خود شاهد سختیهای آنان بوده ام عرض شد چون شمع می‌گدازند بلی صحیح است می‌گدازند و لو آنکه پروانه‌ای یافت نشود جام صافی آب حیات را در دست گرفته در کوچه و بازار می‌گردانند و لو آنکه تشنه لبی در این ایام یافت نشود در اماکن مملواز کثافت و درد و مرض می‌روند تازه گلی که از روضه قلب خود چیده و بعطر محبت مشحون است بساکنین محروم آن نقاط می‌دهند و یقین دارند روزی روزگاری خواهد رسید که تشنگان زیاد شوند پروانگان بشتابند و جمیع از این روائع خوش عشق و فداکاری سر مست گردند اینان مردان دلاوری که در این جهان نیستی اساس هستی می‌گذارند اینان بانیان صلح و سلام و رافعان پرچم محبت‌عامند و ممکن است در جمیع این ممالک و بلدان از بین بروند و اسمی و اثری از آنان بصورت ظاهر نماند ولی آیا مگر برای تخلید نام و یا تجلیل مقام در این سبیل قدم گذارده اند اینان اطاعتا لا مر مولا هم و مقتدا هم رفتند تا اساس را بگذارند آیند کسانی که قصور عالیه بر این کلبه‌های چوبی بیادگار و افتخار اینان بنا نمایند .

بخدا ملاحظه در حال هر یک از این قهرمانان عظیم جهان

حالتی بانسان دست می دهد که محال است در تلونامه و داستان بیان گردد قرار شد نام کسی را ز کرنکیم همینطور هم هست زیرا این عشاق حضرت دوست از مدینه اسماء گذشته اند و در عوالی سیر مینمایند که لذت و کیفیت آنرا خود می دانند و پس ولی خوانندگان عزیز فکر نمایند از دو برادر جوان نجف آبادی که دست یکدیگر گرفته بد ورتترین کشورهای آمریکای جنوبی رفتند و سالهاست در آنجا مانده اند و چون صخره ساحل دریا محکم و پابرجا هستند محال است طوفانهای جهان آنانرا از جا حرکت دهد بلی مانند و می مانند و یقین است که این روح و این قلب در آن صحرا و فضا تأثیر مینماید و نفوسی در ظل شریعت سما وارد میگردد هم اکنون آثار این فتح و ظفر نمودار است زیرا با آنکه درست زبان اهل محل رانمی دانستند چند نفر را به هدایت کبری مفتخر داشته اند .

میانج کجا و آمریکای جنوبی کجا

یاد دارم سالهای قبل شبی را در میانج وارد شد م گاراژ بزرگی در آنجا بود که درآمد سرشار مستمری داشت و تعلق داشت بیک خانواده سه نفری که تازه با امریکای ایمان آورده بودند - خدا می داند در آن چند روز و شب در چه عوالم سروری و بهجتی سیر میکردیم و چون از برادران

آرامنه ما بسختی وارد شریعت الله می شوند فانی جسارتا
 بیدر فامیل عرض کرد " شما از بین آرامنه چگونه بدی —
 سهولت قبول این امر اعظم را نمودید " در جواب فرمود آیا
 دکان پینه دوزهارا دیده ای غروب که می شود سطح دکان
 مملو از خرده چرم و کهنه و پاره وغیره است قبل از بستن
 دکان استاد مغناطیس بزرگی را در دست گرفته و آشفالها
 می چرخاند آنچه میخ صحیح و سالم و پاک است بخودی —
 خود بآهن ربا جذب میگردد پینه دوز میخ هارا جمع
 می کند و بقیه را بدور می ریزد حال کلمه الهی حکم همین
 آهن ربا را دارد حق جل و علا آنرا بر روی کره خاک
 می چرخاند آنانکه از جنس او هستند بدون زحمت بسویش
 پرواز می کنند حال ما از میخ های ارمنی هستیم که دست
 قدرت الهی ما را جمع کرده است — خلاصه همین خانواده
 عزیز و شریف چون احساس کردند که رانندگان سیارات در
 گاراژ صرف مشروب مینمایند آن محل را بسته زیرا صرف
 مشروبات الکلی را در محلیکه متعلق ببهائی است مخالف
 عظمت نام و مقام امر مبارک می دانستند بعد ها بحضور
 مبارک مشرف شدند و از لسان آن هیکل آسمانی بیان رضا
 و قبول از این عمل شنیدند و باشاره ای تقدیر خود را —
 فهمیدند زیرا بایشان فرموده بودند که خانواده ای ارمنی

از سوریه با آمریکا جنوبی هجرت کرده در آنجا بخدمت مشغولند عاشق بیقرار را اشاره ای کافی است لذا آنانرا امروز در آمریکای جنوبی زیارت می کنید که با کلیه یاران عزیز بخدمت متباهی و مفتخرند .

جوان دیگری داریم از نجف آباد این جوان عزیز از کوچه بکوچه که هیچ از کشوری بکشوری و از قاره ای بقاره دیگر عاشقانه در پی امر هجرت دیده است و در هر نقطه^ی نام او با محبت مترادف گشته زیرا عشق و محبت از وی — می تراود گل فریفته او هستند و قدر زحمات وی را می دانند حتی هندیان سرخ پوست که لخت و عور در جنگل ها با تیرو کمان می روند چون نام وی را می شنوند لب بخنده می گشایند و برای دیدار او می شتابند نام وی طلسم محبت ایشان است و بواسطه کشش همین محبت خالصانه است که این بومیان هزاران سال عقب مانده بجلو آمده و در ظل چنین امر عظیم اعظمی که اهل دانش و بینش از معرفت آن بعلت کبر و غرور محروم ماندند مستظل گشته اند و جمیع انبیاء و اولیاء و ائمه اطهار را می شناسند و — می ستایند .

آخرین نقطه مسکونی جهان

پنت ارنیاس کجا و ایران کجا پنت ارنیاس آخرین نقطه

خاك است كه بشر در آنجا زیست مینماید همانطور كه در مقدمه عرض شد ماژلان مشهور با هزاران مشقت از ایمن تنگه عبور نمود و رفته رفته در طی قرون این شهر بنا و معمور گردید .

سالیان قبل در اخبار امری كه از ارض اقدس صادر می شد خواندیم كه هیکل مبارك بی اندازه اظهار لطف و مرحمت در باره مارشا استوارت فرموده اند كه بدین نقطه كه اقصی بلده جنوبی جهان است وارد شده و تأسیس امر مبارك نموده است و مخصوصاً عنایت آن هیکل مقدس از این بابت بود كه با آنكه آن امه موقنه مدتها در آن نقطه ساكن و بخدمات قیمه مفتخر آمده است ابدامزاحم ساخت اقدس نشده و عریضه ای مبنی بر ورود خود و تأسیس امر بخاكپای مبارك ارسال نداشته است این رقیبت و محویت مورد توجه خاص آن مظهر لطف و عنایت بود و اما ایمن مارشا از عشاق بی نظیر حضرت ولی امرالله بود از این نقطه به هندوراسی هجرت فرمود و اولین نامه ایكه از وی باری اقدس از هندوراسی رسید مورد تفقد بی مثل و مانند وجود مبارك شد و عجباً كه پاك آن را برای محفل مقدس عراق ارسال فرمودند كل متحیر بودند كه چه سری در این كار موجود است و بچه علت این پاك بایستی از

ساحت اقدس بمحفل عراق سپرده شود روزگاری گذشت و وقایع امریه پرده از اسرار این عنایت برداشت مارشای عزیز در آن کشور موفق گردید سرزمینی را خریداری و تقدیم امر نماید و این در موقعی بود که تاریخ نبیل را خوانده و بمقام و منزلت حضرت امام حسین روح الوجود لقطرات دمه الاطهر فداه پی برده لذا برای تیمن و تبرک نام آن سرزمین را کربلا گذاشت بعد از آن معلوم گردید بچه علتی حضرت ولی امرالله آن پاکت را ارسال فرموده بودند این رمزی بود از روابط معنویه و ظاهریه آن دو کشور که بدست قدرت مالک قدر بر روی کره خاک تأسیس و تحکیم میگردد و تعالی خالقه و مبدعه .

ترقیات امری کشور شیلی را هیگل اطهر مرطوب با استحکام امور این بندر می دانسته لذا يك خانواده عزیز ایرانی پدر و مادر و دو پسر نازنین ساکن این سرزمین شدند من شاهد زندگانی اینان بوده ام که از صبح تا غروب و از غروب تا پاسی از شب گذشته در منزل باز میز آماده و میزبان ایستاده و نفوس برای تحقیق و تدریس می آیند و این دو نفر بنهایت عشق و وفاداری خدمت میکنند و کل بنعم متنوعه جسمانی و روحانی مرزوق شده می روند این دانه های افشانده یقین است روزی سر سبز

و خرم میگردد برآستی من متحیرم که این خانواده چه وقت راحت دارند گاهی ملاحظه شد که غذا برای پسران نازنین ایشان باقی نمی ماند در این مدت کم زبان اسپانیولی چنان آموخته اند که هفته ای یک بار در رادیو بدین زبان تکلم و در باره امر مبارک گوهر افشانی مینمایند خداوند روز بروز بر قوت آنان بیفزاید .

حسین — در ضمن زیارت یاران و مهاجران فداکار —
 غیور قاره اروپا وقتی در لیون بودم و در آنجا قصه حزین حسین را شنیدم لازم دیدم که در اینجا ذکر شود تا —
 یاران محبوب بدانند که آن محبوب العالمین چقدر عشاق دلباخته در سراسر زمین داشته که حد و احصای آن محال است . حسین از جوانان عزیز مصر بود که برای تحصیل به لیون آمد و در طول مدت اقامت نهایت سعی و کوشش را نمود که هم در درس موفقیت یابد و هم بخد متی باستان مقدس ولی عزیز امرالهی در طی نقشه دهساله مشرف شود با این جذب و شور بدرس و خدمت مشهور گردید تا سالیکه روابط دو کشور مصر و فرانسه تیره شد و مصریان یا باید بکشور خود بازگردند و یا از اخذ مؤنه ماهیانه محروم مانند حسین طبق دستور هیکل اطهر در لیون بماند و پس از مدتی قلیل دست بگریبان فقر و علیل گردید

بروی خود نیاورد و هم چنان بخدمت مشغول بود احدی را از حال درون اخبار ننمود در ظاهر خوش بود و در منزل با فقر و فاقه می ساخت اما تاکی میتوانست باین کار ادامه دهد ناگهان خبر آوردند که وی را برده اند بیه بیمارستان معلوم شد از نخوردن غذا بدنحال دچار شده و با همه سختی و مشقت دست از ادامه خدمت برنداشت تا آنکه در ریمان جوانی جان در سبیل اطاعت آن دلبر آسمانی داد و اکنون مزار آن جوان در خارج شهر لیون و روح مقدس متعالیش یقیناً روشنی بخش آن آفاق خواهد گردید .

دو دائره طلائی

چگونه ممکن است تاریخ این حوادث جسمیه و ایمنی انفاق جان و مال و این فداکاریهای عظیمه و عواطف رقیقه را فراموش نماید . در یادداشتهای یکی از انجمنهای شور روحانی آمریکا خواندم که از طرف محفل مقدس اعلان شد خانمی مریض و علیل بی کس و کار اند وخته ای داشته که برای کفن و دفن خویش گذاشته تمام آن مبلغ را برای پیشرفت امر تبلیغ تقدیم نموده و گفته است " بعد از من هرچه می خواهد بشود " .

خانمی دیگر از احبای آمریکا این خبر را در نامه ای برای

یکی از دوستان خود با شوق فراوان می نگارد و در آخر
میگوید - یقین دارم حضرت بهاء الله کفن و دفن خویشی
برای او ترتیب خواهد داد .

حال گوش کنید تا بقیه داستان را بیابید نقشه جهاد
کبیر اکبر شروع و جشن عظیم سنه تسع در مشرق الازکار -
آمریکا بر پا گردید و حضرت امة البهائه روحیه خانم نمایندگی
هیگل اطهر روشنی بخش آن احتفال بودند و با بیانات
رقیقه خود روح و جسم و جان یاران را معطوف آستان
مولای مقتدر مان نمودند یکی از نطق های مهیج خود را
بدین بیان پایان بخشیدند شاعری میگوید هر جاکه من
دفن شوم مشتى از خاک سرزمین میهن من آنجا خواهد
بود حال ای احبای الهی هر کس در اسفار هجرت صعود
بملکوت ابهی نماید نماینده ای از امر حضرت بهاء الله
را در گوشه ای از این زمین پهناور بیادگار گذارده است
حتی سالخوردگان می توانند قیام کنند و بروند و استخوانها^ی
خود را بدیار دوردست برده در زوایای مجهول جهان
بخاک بسپارند .

همان خانعی که پس انداز خود را تقدیم امر نموده بود
انا بیلی عزیز در آن انجمن حاضر بود و این بیان مهیج
را بگوش خود شنید در آن ایام بیش از هشتاد سال از عمر

اومی گذشت دیگر پوستی بود و استخوانی و مادر بهیبه خانم گولیک و بهیبه خانم و رابرت گولیک با او بودند و با هم می زیستند و این پیر علیل تمام دلخوشیش نزدیکی این عائله و سرور قلبش طفل عزیز آنان حسین بود ولی دیگر حال او حکم " نه صبر در دل عاشقی نه آب در غربال " را داشت خیال هجرت بسرش زد و با این عائله قصد سفر با آفریقا نمود و در عزم خود در نهایت درجه استقامت و پایداری بود ولی چون دیگر رمقی در حیات نداشت خانواده گولیک این نیت را بخاکپای مبارک معروض داشتند جواب رسید که هیگل اطهر این قصد و نیت را تقدیر مینمایند . زود حرکت کنید وزیر کلمه زود را خط کشیده بودند مادر بهیبه خانم — خدا بیامزدش که یک پارچه روح و محبت و ایمان و فرزاندگی بود کمر همت بست و پرستاری این عاشق داداده قیام کرد و در سیر و سفر و پیرا پرستاری خواهرانه نمود ولی چون پا بسر زمین آفریقا گذاردند آن طبر ملکوتی دیگر در آشیانه خاکی خود نبود و بملکوت ابهی صعود نمود هیگل اطهر بمحض شنیدن این خبر وی را شهید ملقب و وعده فرمودند که مزارش را بر پا سازند .

ملاحظه فرمائید در این حادثه نسبتا کوچک چقدر اسرار

الهیة پنهان است این خانم پس انداز کفن و دفن خود را تقدیم کرد - آنخانم بهائی پیشگوئی نمود که حضرت بهاءالله مزار وی را برپا می دارند - با اطاعت امر برتبه شهادت فائز گردید و البته روزی طبق نیت و میل و اراده مبارک آرامگاه آن شهید عشق برپا خواهد شد .

در نقشه دهساله که بقلم هیگل اطهر ترسیم شده و تا آخرین لحظات حیات روی آن کار میفرمودند دو دایره طلائی موجود است یکی روی امواج مدیترانه و دیگری در ساحل جنوبی مدیترانه اولی بر روی مستغرق بحر فنا دروتی بیگر است و دیگری برخاک پاک انا بیلی عزیز که در سن ۸۵ سالگی در عین مریضی و درد و رنج سر بصرای هجرت گذارد و چنین تاج وهاجی را برای تارک خویش از دست محبوب عزیزش دریافت نمود .

یک نامه

در کجا چنین امواج عشق و محبتی می یابید؟ و در چه نقطه ای اینقدر تسلیم و رضا می بینید؟ کی بود که اینقدر قوت قلب بعشاق خود عطا کرد و اینهمه امیدواری بجهان ملکوت در دلها ایجاد فرمود؟ ملاحظه در این نامه نمائید - مادری داغ دیده که تازه دختر نه ساله خود را در زمینهای هجرت بخاک سپرده چنین می نویسد .

از صعوبت راضی عزیزمان تسلیم غم و سوز و گداز نیستیم
 برای اولین بار با مرگ بنهایت استقامت روبرو شد مودردانه
 شیرین ما نیز رنج فراوان نبرد. هرگز از درد ننالید فقط
 روزهای اخیر بی اندازه ناراحت بود تا آخرین لحظات
 حیات کوتاهش تمام قوایش بکمال حدت کار میکرد. لوح احمد
 را از حفظ بود و مناجات شفا را همیشه از بر تلاوت میکرد.
 چه بسا که ما را میخواست که با او به نشینیم و بتلاوت آیات
 مشغول گردیم هر روز سر ظهر روبرو می ایستاد و نماز
 خود را میخواند و اسم اعظم را تکرار میکرد در باره حیات
 بعد از مرگ کاملاً همه چیز را می دانست یقوت بمن گفت
 که مادر جان من می توانم همیشه با حضرت عبدالبهاء زیست
 نمایم و می دانم که حضرت محمد و سایر انبیاء الهی برای من
 دعا می کنند راضی عزیز ما عشق عجیبی بحضرت عبدالبهاء
 داشت. شمائل مبارک همیشه بالای تخت خوابش بود و از --
 تکلم در باره عبدالبهاء هرگز خسته و ملول نمی شد و هر شب
 که میخواست بخوابد قبل از آنکه سر بر بالین استراحت
 گذارد شمائل مبارک را می بوسید و بمحضر مبارک عرض --
 میکرد -- عبدالبهاء وقتی من خوابم از من خوب مواظبت کن
 یقوت گفت مادر جان در خواب حضرت عبدالبهاء را زیارت
 کردم با و گفتم هیکل مبارک چه فرمودند در جواب گفت

نمی دانم ولی مطمئنم که داشتند دعا میفرمودند چندی
 لحظه قبل از صعودش گفت - مادر جان آیاتوهم می آئی
 " حس کردم که آن لحظه محتوم فرا رسیده لذا اورا اطمینان
 دادم که یقینا من و بابا هر دو خواهیم آمد و باو بکمال -
 وضوح گفتم - تو در محضر حضرت عبدالبها خواهی بود
 هیکل مبارک از هر جهت ترا مواظبت میفرمایند "

بدین ترتیب رامناى عزیز ما ابدًا خوفی نداشت اما در عین
 حال هم نمی خواست که ما تنها بمانیم در حین عروج روح
 آن فرشته نازنین مشغول تلاوت مناجات بودم . . . این
 حادثه سبب شد که در این دیار غربت پیام امر مبارک را
 بگوش خیلی ها رساندیم " ملاحظه در قدرت عشق و محبت،
 و فداکاری نمائید که پس از گذراندن چنین مرحله دردناکی
 با نهایت سرور ابلاغ می دارد - این حادثه سبب شد که
 در این دیار غربت پیام امر مبارک را بگوش خیلی ها رساندیم .

مادر آمریکای جنوبی

این است نمونه زندگانی همه مهاجرین و مجاهدین که
 در سراسر کره زمین بنام حضرت دوست متفرق و بیاد عواطف
 قلبیه مستمره او زنده و پا برجا مانده اند هیچ يك را از -
 خاطر نمی برم و دیگر قلم را یارای آن نیست که بشرح
 زندگانی و فداکاری يك يك آنان پردازد ولی چگونه -

ممکن است این مقدمه را پایان بخشید بدون آنکه زکسر شود که این یاران بانواع و اقسام زحمات کار می کنند خدمت را ادامه می دهند کسب رزق و روزی مینمایند سرمایه عمر و هستی خود را انفاق میفرمایند تا شجره امرالله ریشه دواند و شاخ و برگ دهد چگونه ممکن است روزگار فراموش نماید که در جهانی مملو از خودخواهی و زالت و عالمی سراپا حرص و مادیت گروهی یافت شدند که این چنین عاشقانه در سبیل نجات عالم و وحدت افراد انسان و احیاء کره خاک بروح امر حضرت بهاءالله قیام و اقدام فرموده اند چگونه ممکن است این مقدمه بی پایان رسد بدون آنکه زکر آن کنیز با وفای امر الهی گردد که چهل سال تمام در آمریکای جنوبی بماند و در وورد تنها بود و حال اینهمه تأسیسات و تشکیلات را در حول و حوش خود می بیند و از شدت شوق اشک می ریزد برآستی از خجلت در قصور بمحض زیارت آن وجه غیور آب شدم گیسوانش سفید قدش خمیده چشمهایش ضعیف ولی روح در کمال قوت و حدت بکار و خدمت همچنان مستانه عاشقانه قائم و واقف و مداوم چون او را دیدم بیاد بیانات مقدسه افتادم که میفرماید خوشابحال قدی که در سبیل خدمت تو خم گردد خوشابحال قلبی که در راه محبت تو آب شود و

خوشبختال کبدی که در راه عشق تو گداخته گردد تمام
 در باره این مادر آمریکای جنوبی صادق است .
آهوان رمیده

براستی خود نمی دانم آنچه را که می خواهم در این
 مورد بنگارم چگونه آغاز نمایم و کی بوجه نحو بیایان رسانم
 این ناله ای است غم انگیز که از اعماق طبقات وجود و
 زندگی آنان بسوی شما می آید خوب بوصف پریشانی هم
 نوعان خود و حسب حال تیره روزی آنان گوش کنید .

در نزدیکی دریاچه ای که در مرتفع ترین کوههای —
 جهان آرمیده و در آنجا که کوهها سرفلك افراشته و دره ها
 بقدری عمیق است که عمق آنان را کسی ندیده و نه پیموده
 در این زوایای مظلم کره خاک در این سرزمین دور از جرگه
 انسان و مدنیت هزاران خانوار متفرق و متشتت و یکی از
 مهاجرین غیور محبوب ما بخد مت اینان قائم و موید و مفتخر
 نام محمود وی کلمه عبور از جمیع این مرزهاست و شرح
 فداکاری و جرئت و جسارت وی در اقدامات سامیه و
 فداکاریهای بی دریغ خارج از حد و این پیام کلام است .

این هندیان مظلوم چون آهوان رمیده اند که از بیم
 صیادان نابکار بهر گوشه و کنار پناه برده اند در چشمهایشان
 آثار مظلومیت هویداست و در هیكلشان علو روح و قدرت

قلب نمودارژنده پوشند ولی معلوم است که بزرگ و بزرگوارند
 اینان دارای امپراطوری عظیمی بودند که برپیش از نیمی از
 کشورهای آمریکای جنوبی فرمانروائی میکرد معبد خورشیدش
 مملو از طلا و جواهرگران و دستگاه امپراطوریشان علت حسد
 دیگران همینکه پای سفید پوستان سیه دل بدین اراضی
 باز شد با دستی شمشیر و با دست دیگر کتاب خداوند
 قدیر را پیش آوردند و بزور آنانرا بپرستش صلیب دعوت
 نمودند آنقدر یغماگری و ظلم و جور روا داشتند که این
 مظلومان با امید آنکه از شر شکنجه و عذاب رهایی یابند
 بدامن پسر خدا پناه بردند ولی رفته رفته دستگیرشان
 شد که پیروان آن مظلوم بجای مظلومیت مسیح شمشیرآخته
 در دست دارند و ملکوت او فقط برای بلعیدن دستگاه
 امپراطوری اینان برپا شده بود زیرا بگمان امن و امان ایدی
 بدان خیمه و خرگاه وارد شدند ولی بعضی ورود دیگر اثری
 از ثروت و مکنث و بزرگی و رعیت ندیدند لذا مدت پنج
 قرن تمام هر یک بگوشه ای متواری شدند و امروز برای زیارت
 یک خانواده هندوی بایستی ساعتها بل روزها هزاران
 پیچ و خم کوهها کسربفلك افراشته را بگذرید تا در بالای
 کوهی در قعر دره ای در پناه غازی و یا در کنار جویباری
 خانه های گلین آنانرا ببینید کمتر در این صفحات قری ر

و قصبات می بینید زیرا اینان باز از خوف حمله دشمنان
تک تک زیست مینمایند که اگر هجومی شد اقلا برخی بتوانند
دست زن و فرزند خود را گرفته بسوی دیگر روند تا شاید
امانی یابند و یا فریاد رسی جویند .

امپراطوری مشهور انیکا و رعایای آن سلاطین پرمجد و
جلال بثروت و تملك طلا و احجار کریمه مشهور بودند لذا
در طی این قرون چه جورها که دیدند و چه رنج ها که
کشیدند تا زخائر گذشته را بتازه بدوران رسیده های
اروپائی نشان دهند جوانان غیور و عزیز را می گرفتند و لای
سنگ آسیا گذارده آنانرا خرد میکردند که د فینه های
گذشته را بروز دهند پیران را بر اسب بسته می کشیدند
و برای تحقیر و تذلیلشان گردن این مظلومان را بطنابهای
محکم بسته اسب را بتاخت می بردند و این اسرای بیچاره
افتان و غیزان کشیده شده برخی جان می دادند باقی
را در زیر شلاق مجروح میکردند که زخائر خویش را نشان
دهند شرح این سوز و گداز بحدی مؤثر و جانگداز است
که در این اوراق ننگجد لذا تعجبی نیست اگر اینان را
آهوان رمیده نامیم زیرا صیاد کین از بی داشته و دارند .

نقشه دهساله جواب ناله های نیمه شب رنج دیده های
جهان است و تأکید همیکل اقدس اطهر برای آن بود که هر

فردی از افراد بهائی فریاد رسی برای گوشه‌ای از این جهان پر درد ورنج گردد تا هر یک در گوشه‌ای چون شمع بگدازند و پروانگان را بدور خود جمع نمایند فریاد های پنج قرن این هندیان عزیز و سایر رنج دیده های جهان بگوش آن مولای عالمیان رسید و فریاد البدار البدار او بلند شد آه دل — مظلومان که در چنگال مرگ و نیستی بر می‌آوردند بسمع داد رس جهانیان رسید و اعلان فرمود — وقت تنگ است در ننگ منماید — این پند بند ها را گسست و سلسله جنون عشق را بحرکت آورد و جوانان عزیز هر یک دامن همت بر کمر زده مردانه بمیدان عمل شتافتند این مردان دلاور و زنان از هزار مرد بهتر دست فرزندان دلبنده را گرفته جان بر کف بسوی تقدیر های نامعلوم خود رفتند و آنقدر فداکاری و عظمت روح و قوت قلب از خود بظهور رساندند که اگر روزی داستانهای عشق و محبت و حکایت های مظاهر اراده های آهنگین این جمع جمع آوری و تدوین شود اعظم کتب خوانندگی نسل های بعد میگردد .

آخر این ناله جانسوزاثرها دارد

مردی پاکدل و پاکباز در اوائل قرن بهندیان سیه چشم سفید دل اعلام نمود که دوران مذلت و فلاکت آنان به پایان رسیده و خورشید وحدت عالم انسان عنقریب بانوار لا تحصی جهان را

منور خواهد فرمود گوش بزرگ باشید که چون برادران شما از شرق آمدند و چنین ندائی را شنیدید بشناسید و بشتابید و دست بردارمان دوست زده از این اعماق تیره روزی بدر آئید — پسر همین مرد امروز در ظل امر الهی و مشغول خدمت بابناء انسانی است .

لبان تشنه و جگر سوزان و دل‌های تابناک هندیان — مستعد آب حیات و شربت نجات و اصفاء بشارت حضرت رب الایات گردید این است که مدتی نگذشت و کلمه الهی مانند آتش در خرمن آثار قدرت و سطوت خود را از هر سو ظاهر فرمود دسته دسته قبيله قبيله آمدند و امروز زیارت این قبائل عالمی دارد که بوصف نیاید .

برای زیارت آنان بایستی از مدتها قبل قاصدی فرستاد تا کوه بکوه و نقطه بنقطه خبر بفرستند که در نقطه ای مجتمع گردند و الا محال است که مسافری در تمام سال وقت و فرصت آن یابد که هر یک را در محل خود زیارت کند و چون روز و محل اجتماع اعلان شود اینان دسته دسته بسوی محفل روان میگردند و جمعا پیاده رهسپار می شوند و در طی طریق زن و مرد آنان را زیارت می‌کردیم که با کمال سرعت برای احتفال می‌روند مشاهده این روحانیت و صفا و این فطرت و محبت روحانی بمثابه آن بود که تشنه لبی در

صحرای خشک لم یزرعی بچشمه گوارائی برسد .
اولین بار که زیارت آنان مشرف شدم کنار جاده‌ای در
کلبه‌ای از گل خاموشاچه‌های نرت بود بمحض آنکه آنان از
کلبه بیرون آمده آغوش‌های خود را بازوندای الله ابھی
بلند نمودند باور نمی‌کردم که اینان ابناء انسانند آیا ممکن
است در جهان اینقدر بدبختی و تیره‌روزی موجود باشد
اگر فقر و فاقه را بچشم مجسم خواهید بروید و این برادران
و خواهران جدید خود را زیارت نمائید آیا ممکن است انسان
تا این حد طاقت ورزیده در زیر فشار اینهمه محرومیت —
هنوز زنده باشد و آغوش خود را باز نماید و مسافری را در
بغل گرفته بفشارد و از شوق دیدار بگرید لباس محل
زندگانی و وسائل شست‌شو اسباب پخت و پز تمام اینها
بالکل مفقود است از لباس خبری می‌شنوید وقتی این لباس
از گونی بوده ولی حال رقعہ بر رقعہ دوخته زن و مرد در
بر دارند يك لباس برتن احدی ندیدم ژنده پوش بتمام
معنی و البسه هریک از هزاران وصله‌های رنگارنگ مویها
بلند نشسته شانه نکرده دستهارا طبقاتی از چرک گرفته
پاهادر نعال لاستیکی و بحدی در کوه و دره بسنگهای تیز
خورده که کف پا خود حکم کفش یافته و از ناخن اثری
نمانده جز استخوانی محکم زن و مرد بهمین حال بودند

خود را تسلی داده گفتم— اینها فقط بدین حال دچارند ولی هرچه جلوتر رفتیم بدبختی عمیق تر و روزگار سیاه تر و محرومیت شدیدتر گردید ولی با همین حال واحوال در— دل جنگلها درقله کوهها در قصر دره ها مسیر رودخانه ها آنانرا می بینید که بسوی شما می روند فریاد الله ابهی الله ابهی ازین دل بر می آورند و شمارا در آغوش گرم خود کشیده بد نشان از شوق می لرزد و چون آنانرا می بوسیدم و بچشمان سیاهشان مینگریستم چنان نگاهی میکردند که باچشم می گفتند آیا این خواب است خیال است یا حقیقت است که ما را جزء انسان دانسته اند ما را بغل می گیرند ما را می بوسند بعد دست بر آسمان بلند نموده شکر بهاء الله را می نمودند که این پرده های توی در تنوی خرافات و اوهام و جدائی های ازمنه گذشته را بیکباره بسوخت این جدارها را خراب کرد و این دیوارهای چین را بالمره منهدم فرمود افراد بشر را محبت آموخت و قلوبشان را به نیر عشق بیکدیگر بدوخت ندای "همه بار یکدارید و برگ یکشاخسار" تمام اقطار را فراگرفت و از — لسان هر قومی شنیده شد حال در این هنگامه عظیم عشق و محبت در زیر آسمان پر جلال و حشمت این کشورها^ی در دست و در پناه این کوههای پرشکوه و در قلب این

جنگلهای انبوه دیگر چه جای سخن گفتن است و یا کجاست طاقتی که بخواهد کلمه ای بر زبان راند در این مراحل است که زبان بسته چشم اشگریزان و قلوب بایکدیگر در گفتگوی عشق بی پایان است .

از مدنیت و ادب و وقار اینها بایستی داستانها گفت هر چند زمانه با جور و ستم شدید ظاهر آنانرا عریان و رنجور داشته ولی دستبردی بباطن و اخلاق و بزرگواری آنان هرگز نتوانسته است بزند اگر در جمع دوپست یا سیصد نفرشان وارد شوید چنان از طمأنینه و سکون آنان متحیر میگردید که با خود میگوئید آیا واقعا اینهمه مردم در اینجا هستند .
وقال و قیلی و فریاد و عویلی بر نمی آید در برخی نقاط گوسفند کشته می شد که برای ناهار یا شام محتفلین غذائی تهیه شود بی اندازه دقیق بودم که آبابیا و برو و هممه و — فریادی در کار هست یا خیر در تمام اینمدت ذبح گوسفند تا بردن گوشتها بمطبخ صدائی از احدی مسموع نیامد و بعد مردها با سنگ اجاق بزرگی درست میکردند و زنها آب آورده سیب زمینی پوست می کنند ذرت پاک نموده و همه اینها بترتیب معین خودشان در ظروف مخصوص ریخته باشپزی مشغول می شدند تا بعد از ظهر که غذا حاضر شود ولی تمام این امور بکمال آرامی و سکوت انجام گرفت محفل

که برای ظهر تمام می شد اگر ناهار حاضر بود تقسیم میشد
 و اگر نبود - اگر بگوئید صدای احدی در می آمد که ناهار
 چه شد غذا چرا دیر شد مگر این آشپزها مرده اند ابد
 همه در اماکن خود جالس و در نهایت وقار منتظر وقتی
 میشدند که غذا حاضر و در ظروف چوبی تقسیم گردد در
 هر ظرفی مقدار کمی گوشت سیب زمینی و ذرت و آبگوشت
 بود بنظر من این مقدار کفایت را نمی داد ولی در
 تمام این مراکز احدی را ندیدم که دو مرتبه بخواد و یا
 هجوم آورد و غذای خود را اول بخواد و یا بعد از تناول
 بگوید کم است یا طفل خود را بر اطفال دیگر ترجیح دهد
 و یا شوهر و برادر و زن یا خواهر خود را صدا کنند و با
 اوقات تلخی و تشر بگویند این که غذا نشد برو باز هم بیار
 مخصوصا در يك نقطه یادم است که از چند قریه احبابا ساز
 و دهل آمده بودند و در آن روز کوه و دشت و صحرا مملو از
 سرور و تماشا بود محفل طول کشید و غذا را تا تقریبا چهار
 بعد از ظهر نکشیدند ولی جمعا بدون استثنا در نهایت
 آرامی بودند و یا در حول و حوش جوقه های مختلف
 نوازندگان جمع شده آنانرا تشویق بر زدن طبل و میدان
 درنی می نمودند روز سردی بود و نگارنده با روپوش -
 ضخیم و پتو و در آفتاب هنوز می لرزیدم ولی بر پشت مادری

طفلی عزیز و زیبارا دیدم که لخت لخت بود و مادر او را از پشت خود گرفته طفل نازنین را زیر پیراهن نازک خود روی زانو نشاند و با صدها نفر دیگر که همه گرسنه بودند در نهایت وقار و سکون بانتظار نشست .

اگر اینهارا مظاهر ادب و مدنیت نمی دانیم پس چه چیز میزان است بهمین جهت بود که عرض شد هرچند بصورت ظاهر فقیر و ژنده پوشند ولی در باطن آثار مدنیت عظیمی در کل نمودار است رعایای امپراطوری انیکا این نوع پرورش اخلاقی یافته بودند که با ادب و وقار باشند و برای انجام هرکاری دست بدست هم داده هر مهمی را از میان بردارند در ساختمان خانه و مسکن - شخم زمین - بذر افشاندن برپا ساختن برج ها و پل ها و جاده های - معظم تمام رعایا بمعاونت هم قیام میکردند و این امور مهمه را انجام می دادند و بسیار بسیار بیکدیگر اطمینان داشتند بطوریکه هنوز برای هندیان عیب و عار است که در وینجره باطاق های خود بزنند ظاهر و باطن آنچه دارند باهم شریکند آثار این عظمت اخلاقی هنوز در این جمع باقی و برقرار است جور روزگار و گردش لیل و نهار نتوانسته است که این آثار قیمه را از آنان بگیرد حال ملاحظه فرمائید با این مایه و استعداد در ظل شریعت الهیه بچه مقامی

نائل خواهند شد .

چه لذتهاکه از این محافل و مجالس بردیم بحدی که روز بروز برحیرتم و قوت قلب من افزوده شد همین یادم — نمی رود شبی را که بیگی از قصور مخروبه اسپانیولی قدیم رسیدیم و مجبورا در یکی از اطاقهای نسبتا نظیف آن — بیتوته کردیم هفت نفر در آن غرفه خسبیدیم وقتی که شمعها خاموش شد یکی از هندیان دعای وقت خواب را تلاوت — کرد در آن دل شب قطرات اشک مرا جز آسمانها کسی ندید اشک از شوق استماع آیات الهی آنهم در چنین — نقطه ای و از زبان کسانی که چند ماهی است در عالم امر تولد یافته اند .

خانه درویش را شمعی کم از مهتاب نیست

خدا می داند شبی را که می خواهیم بگویم مانند گوهر شب چراغ در خاطره های حزین حیات بی ثمر من درخششی بدیع دارد شبی بود بی نظیر جمعی فقرا ی ژنده پوش در — سرمای شب زیر سقفی ودوسه چراغ نفتی در سوراخهای دیوار می سوخت و شمعی در گوشه ای می گذاخت — چهره های غیور آن جمع نیمی روشن و نیم دیگر در تاریکی نعوذار بود زنهار در جلو مجالس اطفال را بر پشت ویادربغل داشتند مردها صف در صف نشسته بنظر آمد که اینسان

صفوف سربازان امپراطوری انیکا هستند که چون از محاربات جسمانی فرسوده شده و سودی ندیده اند حال در صف جنود حیات حضرت بهاءالله وارد گشته می خواهند با این هیکل های توانا و ارواح زکیه و قلوب صافیه پایه های خیمه وحدت عالم انسانی را برافرازند در این فکر بود مویا خود گفتم آیا خود اینها می دانند که چه قدر رویمتی دارند و بچه منبع عظیم حشمت و جلالی واصل شده اند و در کف چه جام پر نشئه ای را گرفته اند از آنان سؤال شد آنچه از دیانت بهائی فهمیده اند بگویند .

در آن تاریکی تبسم آنانرا دیدم و درخشش چشمانشان
 زیارت نمودم و این جوابها را شنیدم .
 . شراب خواری بالمره حرام است .
 . تساوی حقوق زن و مرد .
 . صلح جهانی .
 . تربیت اجباری و عمومی .
 . زبان بین المللی .

محبت خدائی که چون نور آفتاب همه جارامی گیرد .
 آیا می شود باور کرد در آن اماکن بعیده در آن جبال
 منیعہ شامخه در بین چنین مردمانی که قرنهای زور از جرگه
 آدمی دور بوده اند آیا می شود باور کرد که اینان نیز این

تعالیم سامیه را بر زبان رانند و از دل و جان مطیع و منقاد گردند و آن را یگانه شاهراه سعادت خود پس از قرون —
متمادی رنج و زحمت دانند .

یا جمال قدم زندان عکا کجا و این کوهها کجا آن —
دشمنان پرکین کجا و این یاران مه جبین کجا .

یا جمال قدم تو بودی که فرمودی زنجیرها را بر گردن
خود قبول کردی تا تمام زنجیرها از هم گسسته گردد .

ای یاران جمال قدم بیایید و به بینید چه زنجیرهای
محکم متینی بحکم رب العالمین از هم پاره شد زنجیرهایی
که دست ظلم و جور انسانی برای قرنهاد و ر دست و زبان
این مظلومان کشید زنجیرهایی که در آتش ظلم و بر سندان
استبداد و چکش فرمان مبرم ساخته و پرداخته شد به تکبیر
منیع الله ابهی چنان تکه تکه گردیده که از هر سواگر بگوش
جان مستمع باشیم صدای خرد شدن و فروریختن حلقهات
آنها خواهیم شنید و حال این اطفال چند ماهه در مرغزار
امرالله روانند خندانند و چون بلبلان الهی باین الحان
دلپذیر مساز و مانند هزارستان داستانهای عشق و
محبت الهی را با ساز و آواز بگوش همه ساکنین این نواحی
می رسانند یا جمال مبارک تو بودی که گفتی در آذرب —
مدن عالم شهر عکا قلعه محصنه ای که بر صخره صماء بنا

شده مسکن و مأوی گرفتاری تا خرابه دلها آباد گردد —
 ای یاران جمال مبارك بیایید در این کشورها در این
 صحراها جنگل ها و کوهها بروید و ملاحظه فرمائید که
 مهاجرین عزیز شما چه خرابه هائی را آباد فرمودند آن سرخ
 پوست وحشی که هرکس را از دور می دید اول چشم برمال او
 و بعد خود او را با تیر و کمان بر زمین می دوخت حال تیر و
 کمان و نیزه و سلاح را درهم شکسته کلمات مکنون از سر
 مینماید کی باور میکرد که عائله های آمریکائی یا ایرانی
 هندیان را در خانه خود چون برادر و خواهر بپذیرند و
 اطفالشانرا از اعماق دل و جان دوست بدارند کی بخاطر
 می آورد که سنی و شیعه کاتولیک و پرستان حجبات —
 و همیه سابقه را در هم سوخته با ندای یاعلی الاعلی و با
 فریاد یا بهاءالابهی هندیان این کشورها و سرخ پوستان
 این جنگل ها را در آغوش گرم خود بغشارند و بگویند و
 بفهمانند همه باریک داریم و برگ یک شاخسار .

این اطفال نازنین صنع دست قدرت تواند

هیچ چیز دیگر لذیذ تر و زیبا تر و جذاب تر برای فانی
 نخواهد بود مگر آنچه که در ذیل بعرض می رساند .
 چنانچه گفته شد زن و مرد ساعات بل روزها و شبها راه
 پیمائی میکردند تا برای محفلی حاضر باشند زنها وقتی وارد

می شدند دست روی شانه های فانی گذارده میفرمودند
 الله ابهی برادر — در این موقع که چشم ها چشمه اشک بود
 ناگهان روی شانه های مادران بسته ای و در آن بسته
 هدیه های آسمانی فرشته ای رحمانی زیارت می شد و چشم
 سیاه طفل محبوب بکمال مظلومیت برمن می نگریست و چنان
 خود بخود جذب میکرد که گوئی دو چشمه نور می دیدم و یا
 از آن دو روزنه مملو از اسرار پی بجمال و جذابیست
 آسمانهای خدا می بردم بی اختیار شده دست بر سرو —
 صورت کودک زیبا می کشیدم و فوراً اجر مرا بلب خندی جانانه
 عطا میکرد مادر و کودک هر دو نشان می دادند که در تمام
 عمر احدی غیر از نزدیکان با طفل معاشقه ننموده است
 چقدر این کودکان بی توقع اند و بچه زودی اشگشان خشک
 می شود و آرام می گیرند به تکه کاغذی راضی اند و بنگاهی
 فوراً لب بخنده می گشایند و دستهای لطیف عزیز خود را
 چون بال فرشتگان بحرکت می آورند که اظهار محبتی
 نمایند و سرور و بهجت باطن را نشان دهند و چون روی
 زانوی مادر می نشستند که شیر بخورند با خود می گفتم
 این منظره زیبا و دلربا چون نقاشیهای عظیم رافائیل
 جاودانی است که مادر و فرزند را بکرات و بانواع مختلفه
 کشیده ولی کجا توانسته چشمان سیاه جذاب این اطفال

محبوب محبوب را نمایش دهد و کجا دیده که این ملائک
 زیبا در حین شیر خوردن سر را از سینه مادر برداشته بدست
 خود با آن چشمان وحشی می نگرند و لبخندی زده و مجدد
 خود را به چشمه شیر منیر می چسبانند من که نقاش نبودم تا آن
 حالات و اطوار زیبا را بکشم ولی هر چه توانستم نازشان را کشیدم
 در آغوش خود گرفتم بسینه چسباندم و بوسیدم دیگر هیچ چیز
 در مذاق جان اینقدر شیرین و هیچ امری تا اینخود
 دلنشین نخواهد بود.

بای همین کودکان مظلومند که صد صد در چنگال فقر و فاقه
 از بین می روند و چون بزرگ خزان بر زمینهای نومیدی و یأس
 فرو می ریزند کسی نیست که صد هاتومان صرف جشن تولد
 (این تقلید کورکورانه بسیار مضر غریبان) آنان بنماید و از
 اطراف هدایای گرانبها، رایشان آورند مرگ برایشان شیرین
 است و یگانه ملجا و پناه در این جهان مملو از درد و رنج
 برای آنان همین است و همین است.

کلاس تبلیغ

امشب در این دهکده جشنی برپاست ولی نه از آن -
 جشن ها که بخورند و بیاشامند نه از آن جشن ها که باهیکل
 انسان در اول شب وارد میگردند و چون در آن بیابانی در
 نیمه شب مست و مد هوش و مملو از هزار عیب و ایراد و

خرده گیری بخانه خود باز میگردند جشنی است بسیار ساده و در اطاقی است بسیار محقر آنقدر محقر که روزمحل میز و نوبخت تلامذه است و رختخوابها را روی چوبهای سقف می گذارند و شب بساط درس را جمع کرده رختخواب می گسترند و بعد از تلاوت دعای خواب بخواب خوشی می روند که در آن تما مش خواب تبلیغ قبائل و ایقاد نار فضائل در قری و قصبات است.

اینان ۱۸ نفرند اولین دسته ای هستند که در این مدرسه درس خوانده و حال کوله پشتی بسته عازم سفر با طرفند ۱۸ نفرند و سن هیچکدام از ۲۵ بالاتر نیست همه جوان شاداب خرم و خندان و همه حاضر برای گذشتن از سخت ترین معابر و پر مشقت ترین روزهای کاریکی از احبای آرژانتین با خانم جوانش خادم این مدرسه بودند و امشب از شوق خاتمه دوره اول کلاس تبلیغ بسیار بسیار مسرور و مشغوفند چقدر آنشب این جوانان دعا خواندند و چه صحبتها کردند مفصل است فقط این را می گویم که همه یکدل و یک جان قول دادند که از پانه نشینند تا این نور را با ظلم نقاط این کشورها برسانند.

صبح شد ^{که} بجز دو نفر دیگر احدی را در آن مدرسه ندیدم جمعا شبانه و یا قبل از طلوع آفتاب سفر کرده بودند جایشان بسی نمایان بود ولی در طول اسفار برخی از آنان

را در کوهها و جنگلهای زیارت کردیم که معلم و مشوق و مبلغ آن نواحی بودند سؤال شد آیا از دخترها برای این خدمت حاضر نیستند فرمودند بلی حاضرند ولی چون فقط يك - اطاق داریم که برای خواب و تحصیل و غذا خوردن بکار می رود و وسائل دیگر زندگانی از قبیل دست و روشستن و غیره نداریم لذا بسیار سخت است که داوطلبین زن قبول نمائیم چون این خبر در ضمن نامه ای بگوش یکی از ثابتین برعهده و میثاق رسید با آنکه خود مهاجر است مبلغی برای تأسیس غرفه ای دیگر ارسال فرمود و امید است با این همت مردانه و فوری این عاشق دلداده و وسائل تکمیل و تحصیل بسیاری از این جوانان نورسیده تهیه گردد و بمرور زمان جم غفیری از زنان نیز در جمیع این نواحی به تشویق و تعلیم و تبلیغ سرآمد اقران گردند بحول الله و قوته .

واستجب دعائنا

آن یار فرخنده ای که با قامتی مردانه و چهره ای دایم خندان این ناچیز را بتمام این زوایای بهشت برین همراهی و هدایت میفرمود در میدان بزرگی بگوشه دکانی ناظر گردید و گفت این زن را ملاحظه می کنید .

زنی دیدم چاق و فربه بالا پوش کلفتی برشانه انداخته و برصندلی جالس و کلاهی بر سرش بود فرمود یک وقتی برای

زیارت احبا از این میدان می گذشتیم و چون محتاج اشیا
زیادی بودیم اتفاقاً نزدیکی همین دکه ایستاده باطراف
می نگریم که از کجا لوازم خود را تهیه نمایم همین زن ما را
صد کرد و گفت چه می خواهید عرض شد شما آنچه ما می خواهیم
ندارید گفت خوب بگوئید چه می خواهید شاید داشته باشم
اتفاقاً آنچه می خواستیم داشت و دستور داد که يك يك
آنان را حاضر نمایند در ضمن که اشیا حاضر می شود—
من حساب می کردم فهمیدم که این زن افلیح است و از جا
حرکت نمی کند مگر با چوب زیر بغل و او بمن نگاهی کرده
گفت شما از کجا هستید و برای چه کاری باین حد و
می آئید و بچه سوئی می روید بدون معطلی بحث از شریعة
مقدسه الهیه شد و مفصل بیان گردید در ضمن استماع
رفته رفته چهره او را چون گل شگفته دیدم زیرا نور ایمان
را در قلب رنجور خود تابان دید و اشکهایش روان گشته
گفت آمدن شما استجاب دعا می دیشب من است .

من مدتی است از پا عاجز شده ام و می بینید که فالج وعلیم
دیشب باستان الهی با نهایت اصرار و ابرام دعا کرده
عرض نمودم خدایا حال که جسم مرا عاقل و باطل گذاری
اقتلا قوتی بروح من عطا کن نوری از ایمان و اطمینان بقلم
بفرست و امروز شما با چنین بشارتی برای من آمدید سراپا

مطلوب تشکر و امتنان بآستد ن خداوند منانم که مرا بچنین موهبتی مفتخر فرمود .

فورا بزیارت او شتافتیم هنوز بر همان صندلی جالس و در همان دکان شاغل بود ولی چه فرق عظیمی در میان حال مشغول تربیت کودکان و تبلیغ جوانان و هدایت مردمان است نشر آثار خداوند رحمن سرچشمه سرور و تسلی این زن گشته نشان کوچک اسم اعظمی که همراه داشتم برسینه سوزان آن کنیز درگاه الهی گذارده وی را در بغل گرفتم و اطمینان دادم سلام و محبت او را بهمه عزیزان الهی ابلاغ خواهم نمود .

اینک آن عهد و این وفا ای عزیزان الهی درود این وجود مسعود و سلام و محبت این کنیز رب و دود را بدیده لطف و مرحمت قبول فرمائید و از اعماق دل و جان دعا فرمائید که روز بروز اماکن بیشتری از این انوار روشن گردد و نفوس بیشتری بدین آستان پناه آرند طوبی لقلب ذاب فی حبک ولکبد احترق فی بعده عن شاطی عمان قریک .

مریم

معروض رفت که این نفوس فلک زده بواسطه کم بود مواد غذائی بچنان امراضی دچارند که باندک فشاری از بیمن میروند و این مریم عزیزد رآتشی می سوخت که تابحال ندیده

و نشنیده بودم مرضی است که پوست بدن انسان جمع شده و رفته رفته بروی قلب می رسد و مریض را هلاک مینماید مریم بدین مرض دچار بود انگشتان دستش کوچک شده بودند و مرض بصورتش آمده بود ولی با همه اینحال دست از خدمت بر نمی داشت و می خواست تا نفس دارد خدمتی بنماید — پیاده با کثرت محافل خود را رساند و در هر محفلی تا آخر جالس بود که هر مناجاتی را بشنود و هر مطلبی را حفظ نماید برادری دارد در نهایت درجه سادگی و دائمی میگوید بیشتر یاد من بد دهید که بیشتر تبلیغ کنم .

روزی مریم در اتومبیل سوار شده گفت نیمه راه پیاده می شود بمحلی رسیدیم و پیاده شد گفت در ماورای آن کوهها جمعی از احبا ساکنند راه نیست که شما بروید من می روم و آنها را خبر می کنم این سفر شما د و روز و دوشب طول می کشد روز سوم ظهر در همین نقطه با یاران الهی منتظر شما هستیم این بگفت و روپوش خود را برشانه خود کشیده و راه خود را در پیش گرفت و برفت تا نگاه میکردیم سیاهی مریم بر بالای تپه ها نمودار بود که باد روپوش او را با طراف می زد و آن خادمه امر اعظم و فدائی یاران جمال قدم — هم چنان در سبیل رضای او سالک و مستقیم بود .

د و روز بعد بهمان نقطه رسیدیم جمعی از فقراى ارض

زن و مرد و کوچک بالباس های ژنده پاهای برهنه موه‌های
 ژولیده باسبیدی از تخم مرغ و سیب زمینی در آن صحراماده‌ها^ی
 گسترده منتظر بودند در محضر چنین عزیزان وفاداری و در
 جلسه چنین نوباوگان پرعشق و طاقتی ریگ هامون و —
 درشتی های او زیر پایم پرنیان آمد همه این یاران تمام
 آرزویشان آن است که بلقاي شما فائز شوند و یا اقلا با در
 صبا سلام و محبت آنان را بحضورتان تقدیم دارد .
لب تنور گذشت و شب سمور گذشت

دریستر رود خانه ای که اطرافش را جبال شاهق گرفته
 بود روزی بانتظار وصول خبر احتفالی توقف کردیم تا غروب
 خبر نیامد اما سرمای شدید بسراغ ما آمد بشدتی که هرچه
 بوته سوزاندیم هم چنان چون بید لرزان بودیم و متحیر که
 شب را چه کنیم در این موقع یکی از هنود نزدیک آمده
 گفت اگر در این سرما بمانید شب تلف خواهید شد بیایید
 و در یکی از کلبه های من شب را بگذرانید رفتیم و کلبه‌ای که
 گویا هم مطبخ و هم تنورا بود ما را دعوت نمود با آنکه آن کلبه
 سراسر دود زده و چنان کوچک بود که نه میشد بخوابیم
 و نه می توانستیم بایستیم نعمتی بود که فقط مبتلایان بفقرو
 فاقه و سرما زدگان صحرای نیستی قدر و قیمت آن را —
 می دانند بهرطور بود آن شب گذشت و چون خسرو خاور

تیغ برکشید در پناه آن کلبه جالس و بدنهاد رگرمای آفتاب گرم می شد که از تپه های دورنقاط سیاهی در جنبش و حرکت یافتیم چون نزدیک شدند یاران عزیز الهی بودند که تمام شب را پیاده روی کرده تا در این مجلس حاضر گردند یکی از خواهران گرمای ظرفی برسر داشت و چون بر زمین گذاشت معلوم شد زرت جوشانده است جمعا از آن مائده مهر و محبت مرزوق شده تا ظهر گردهم نشسته گردغم از دلها شستیم و بیاد احبای عزیز ایران خوش و شادمان بودیم آنجمع باماکن خود رفتند و ما هم برای دیدار دیگران رهی دیگر در پیش گرفته از آن هندی مهربان خداحافظی نموده رفتیم.

تاتائی تاتائی یعنی الهی الهی

هنوز چندان دور نرفته بودیم که باشاره جوان کولسه برپستی توقف کردیم معلوم شد پس از پیمودن دوشبانه روز پیاده در آن نقطه بانتظار مانده که ما را برای تسجیل در حدود رویت نغد دعوت نماید امری که بی اندازه سبب تقویت قلب گردید این بود که وقتی از جاده کشوری خارج شده از بستر رودخانه گذشتیم بقیه راه را دیدیم که این احبای تازه خود درست کرده اند در حدود هفت یا هشت فاصله دو کوه را ملاحظه شد آنان با سنگهای بزرگ

و تنه درخت و شاخ و برگ و خاک پر کرده اند که اتومبیل بگذرد و بر روی رودخانه با تخته های محکم پل بسته که عبور آسان شود از صبح رفتیم تا نزدیک غروب از دور مشاهده شد که جمعی بر بالای تپه ای صف کشیده منتظرند بسوی آنان شتافته وارد محوطه ای شدیم و بسیاری را در حول و حوش آن محل جالس یافتیم که منتظر استماع مطالب امریه بودند مدتها برای آنان از هر دری صحبت و مناجات عربی اشعار فارسی خوانده و قصص امری گفته شد رویها چون گل تروتازه و دلها برای درک حقایق امریه در رای شوق بی اندازه بود لذا آن جمعیت دسته دسته تقسیم شده هر دسته ای را یکی از مبلغین بومی مشغول تعلیم گردید و دروس اولیه وحدت عالم انسانی - صلح جهانی - و مبادء سامیه دیگر را که یظهور جمال اقدس ابهری بحال میان عنایت گردیده بآنان تدریس نمودند .

آسمان آن کشورها بچنان لون آبی مزین است که نظیر آن کم دیده می شود از قله های این جبال شامخه چنان آسمان وستارگان نزدیک بنظر می آمدند که بی اختیار شده در دل هوس آن نمودم دست دراز کرده مشتکی از آن اختران تابناک را جمع و برای نمونه این قلوب صافیه حضور عزیزان عزیزتر از دل و جان ایران هدیه نمایم خط عظیم

کهکشان در این حدود بانتهی می رسد و کواکب قطب جنوب زینت بخش آسمان این حدودند ماه همان ماهی که بر کشور مقدس ایران می تابد براین مناظر دلکش خیره — گشته با نهایت آرامی و سکون مدار خویش را طی مینماید و معلوم است که می خواهد قبل از آنکه این عرایض مهر و محبت بحضور مبارکتان واصل گردد او نوید ظهور این قدرت و نفوذ را بشما برساند و بگوید که گاش بودید و از د ورزمزه این کودکان نوزاد دبستان حضرت احدیت رامی شنیدید که چگونه در این دل شب آیات الهی از بر و اولین مناجات خود را حفظ می کنند اگر آهنگ جانفزای " تا تائی تا تائی یعنی الهی الهی " آنانرا می شنیدید یقینا آنچه در — قدرت داشتید انفاق می نمودید که این آهنگ بلند تر شود و این ترنم جهان را فرا گیرد و این نغمه و آواز بگوش — جمیع بندگان حضرت رب بی انباز بزودی زود واصل گردد از فردا صبح تا غروب تسجیل طول کشید و روز بعد صبح خیلی زود عزم سفر نمودیم و چون هوایی اندازه سرد بود آتش افروخته و دور آتش ایستاده مناجاتهای خدا حافظی تلاوت کردند در تمام مدت شعله آتش که بر وجوه منیره آنان می تابید آن هیاکل معصوم را محبوبتر دیدم و پاهای لخت کوچولوی اطفال نازنین را که بروی شعله ها گرفته گرم شود

بخاطر می آورم که باچه عشق و استقامتی در آن سرما ایستادند تا در موقع بدرود بار دگر آغوشهای لطیف کوچک خود را باز نمایند و يك الله ابهای دیگری گفته مارا بامید خدا بفرستند ای جمال مبارك جانم فدای احبابت.

اشرقت الارض بنور ربها

گاهی که در دست امواج هموم روزگارید و زمانیکه از کسب و کار و جور و جفای یار و اغیار در دل و جان می نالید بقوت خیال خود را بر فراز آسمانها برده بر سطح زمین نظر افکنید سحاب تیره بیدینی و سوء اخلاق عدم اعتناء بمبادء سامیه انسانی را ملاحظه میفرمائید که از هرجهت عالم خاک را در بر گرفته اما در قلب جنگلها در کنار دریاها در قله کوهها و در جزائر اقیانوسها در پنج قاره جهان نقاط درخشنده ای می یابید که تلالوه هر یک چشم را خیره مینماید گوئی دستی از آستین گرم بر آمده و از خزائن غیب لایری چنگ چنگ الماسهای گرانبها و لثالی لا اناز - هر سو پاشیده است اینها ارواح منیره و قلوب مضيئه خواهران و برادران شما مهاجرین و مجاهدین عزیزند که چون مشاعل نور می سوزند و بمثابه مصابیح هدایت نور بافاق می بخشند و نبراسی لامع و حدت و خدمتند که در این ظلمات حالکه می درخشند .

حتی بصورت ظاهر روی زمین تغییر یافته و این -
 نمونه ایست از نفوذ سَرّی تجلیات انوار حضرت رحمن در
 اراضی قلوب و افئده بهر نقطه ای از این پنج قاره جهان
 که وارد می شوید اول امریکه انسا ترا خیره مینماید و فورنور
 در شوارع و اطراف و اکناف ممالک و بلدان است حتی
 نقاطی که از نور آفتاب محروم بودند امروز در زیرروشنائی
 روز افزون کهربا به تجلیات انوار رب علی اعلی فائز و -
 مفتخر شده اند .

هیچ فراموش نمی کنم وقتی که برای زیارت عزیزانم بیکی
 از بلدان آرژانتین رفته بودم و قرار بود در روز و ساعت
 معین در احتفال عمومی که در بوئنوس آیرس عاصمه آن کشور
 منعقد میگردد حضور یابم از صبح آنروز هرچه بادا رات
 هوا پیمائی رفتیم محلی در هیچکدام از طیارات نبود -
 بی اندازه نگران بودم وستان عزیز ایرانی روحی لمحبتهم
 الفدا هم از مهتر و کهنتر بی اندازه کوشیدند ولی ثمری
 ندیدند بالاخره نزدیک غروب برادر کوچکتر با هوش و -
 فرهنگ زیادی تصمیمی مردانه گرفت صفوف مسافرین را در هم
 شکست و بدون اعتنا بمدیر و مفتش وغیره چون باد بسوی
 طیاره دوید و داخل شد پس از لحظه ای با فریادی -
 عاشقانه گفت بیائید درست شد با نهایت شتابزدگی از

عزیزانم خدا حافظی نموده بدرون طیاره رفتم معلوم شد —
آن برادر عزیز مستقیم به خلبان رجوع کرده و کارها را درست
فرموده است گوئی مقدربود منظری از مناظر عنایات رب
قدیر را در آن شب زیارت کنم شهر بوئنوس آیرس از اعظم
بلدان عالم است ابتدا و انتهای آن معلوم نیست شوارع
بسیار طولانی دارد و چون از بالا بر آن شهر نگریستم تا
چشم گار میکرد نور دیدم نور اندر نور صغوف نور طبقات نور
نور بالوان مختلفه با خود گفتم این چه هنگامه ایست —
ناگهان بخاطرم آمد که حضرت میسیس ماکسول مادر حضرت
امة البهائم روحیه خانم در آخرین تشریف خویش بمحضرمولای
قدیر در روضه مبارکه پس از ادعیه فراوان تمنای تقدیم جان
در سبیل محبوب امکان نمود و با وجود علیلی و مریضی
بدون توجه بمضرات آب و هوای نواحی جنوب باعجله
فراوان خود را بدین نقطه از جهان رساند و جان در سبیل
محبوب خود فدا نمود چون این خبر بسمع اطهر رسید ویرا
شهید ملقب فرمودند و آرامگاه او را در این عاصمه پیرانوار
بنا نمودند بلی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی در
آن عالم مستغرق بحور انوار است و در این جهان خاک
بصورت ظاهر ظاهر نیز در این دریای بیکران انوار که چشم
را خیره مینماید بکمال سرور و بهجت آرمیده است .

دوستان داستان دوستی را فراموش نمی نمایند

قصه تیره روزی انسان سردراز دارد هرگز بنیایان نرسد ولی امید است با همت والای عزیزان الهی در سراسر جهان روزگار غم و حسرت تیره بختان بنیایان رسد و روزی آید که سر بر مسند راحت گذارند و با آسمانها نگرسته شکر درگاه حی قدیر را نمایند که داد رسی رسید و از ملکوت غیب ابهی امدادات متمادیه فرستاد و آنانرا قمیص عافیت و ردای انسانیت پوشاند .

درست است که باکمال فخر و مباهات فریاد زده اعلان می کنیم که ما اقوام محروم و ممنوع از حیات را در ظل شجره الهیه و در آغوش خود جمع می نمائیم می بوسیم و نوازش می کنیم ولی آیا هیچگاه بوسه رفع گرسنگی و عطش نموده و یا برای برهنگان صحرای نیستی پوشش و لباس گشته .

از اینان که خوراکشان در سراسر عمر محدود است فقط به گندم بوداده و زرت و سیب زمینی چه انتظار خدمت و چه توقع جانفشانی و همتی دارید با آنکه در پیاده روی چابک و چالا کند و در انجام هر کاری ساعی و مجاهد ولی از عدم لوازم زندگانی چنان لطیفند که بجزئی مرضی از بین می روند و صدها اطفالشان قبل از راه افتادن راه مرگ را پیش گرفته از این حیات پر مشقت راحت می شوند

اینان آهوی رمیده و گیاه پژمرده اند و مانند غنچه‌های
 هستند که بوزش نسیم سحری از هم ریخته و پاشیده میشوند
 از مهاجرین عزیزمان چه توقعی داریم اگر کمی بآنها برسند
 در این اوضاع تیره و تار روزگار و پستی و بلندی اوضاع و
 احوال مجاهدین بزرگوار آنچه در قدرت داشته‌اند مقاومت
 فرموده و هم چنان در مقر خدمت خویش پا برجا و مستقیم
 می‌مانند ما چه میتوانیم بکنیم اگر قدر و قیمت این ایام حتی
 این ساعات و دقائق را ندانیم کمی حواس‌ها را جمع نموده
 بخود آئیم و اندکی فکر کنیم شوخی نیست آخرین ماههای
 نقشه‌ای می‌رسد که بقلم ملهم هیکل اقدس تهیه شده
 آخرین ساعات جهادی در نهایت سرعت می‌گذرد که دیگر
 چشم روزگار چنین هدیه‌ای از عالم بالا دریافت نخواهد
 کرد. برآستی که در هر دقیقه از آن بایستی بعملی بخدمتی
 بقرآنی و جانفشانی و فداکاری و اقدامی مردانه مستانه
 عاشقانه قیام نمائیم .

ای عزیزان الهی حتی خرده نانهائی که از سفرها دور
 می‌ریزیم اگر جمع شود سبب احیای فقرای ارض میگردد و رغیفی
 از نان در این اراضی جائزه است و مشتی شکر ارمغانی است
 بدیع قرصی برای سردرد و اروغی است بی نظیر و معلمی که
 شش کلاس خواننده مدبری است کامل برای مدارس بسیار

بدوی آنان مدارسی که میز و نیمکت را از گل ساخته اند
 اینها تکه های بدن ما هستند اعضاء خاندان انسانند که
 برای قرنهای بزور و اجبار از جرگه آدمی دور و در حفره های
 فقر و خوف ممنوع از حق و حقوقی متواری گشته اند حال
 دست قدرت جمال اقدس ابهی آنان را از گوشه های
 خرابه های جهان زوایای مظلّم جنگل ها و عمق دره ها
 و قله کوهها و جزائر بعیده جمع فرموده و بر زانوی لطف و
 نوازش مانشاند و فرموده که اینها امانت او هستند امانت
 او را بایستی درست حفظ نمائیم شما را بحق سوگند آنچه
 ممکن است از مصارف زائده بزنیم در این شهر و قلیله بقلیل
 قانع گردیم مهاجرین و مجاهدین عزیز دلا و ر خود را در
 اقطار شاسعه عالم وجود صلا زده بگوئیم ای عزیزان ما
 بمانید و خدمت کنید استقامت نموده روز بروز در سبیل ترقی
 و تعالی بالا و بالا تر روید قله های جدید کشف نمائید
 جزائر نائیه بیابید کوههای منیمه را بشکافید ژرف بحار را
 بروید و آنچه ممکن است هزار هزار بر سفره نعم و آلاهی
 حضرت بهاء الله دعوت نمائید و سهم آنان را از این نان
 حیات عطا کنید جرعه ای از این آب زندگانی بنوشانید
 مطمئن باشید و یقین بدانید که ما از پی شما هستیم
 مجاری معینه اداری امری برای حفظ و نگاهداری این

نوزادگان و تأسیس حضانر و مدارس و مراکز و طبع کتب و تهیه لوازم دیگر از بذل جان و مال وهستی در آخرین شهرور وحتی آخرین ساعات و آخرین دقایق نقشه مولای عظیم محبوبمان ابدادریغ نخواهیم کرد تا آن روزیرا به بینیم که این برادران و خواهران که عطایای ثمینه خداوند منانند و در این ایام از آمریکای جنوبی و آفریقایا و هند و بلاد دیگر بسوی خیمه وحدت عالم انسانی بشتاب روانند کل در دبستان احدیت درس عشق و محبت بیاموزند و سبق خوان معارف امریه گردند نفسی براحت برآرند آب گوارائی بنوشند تا آنچه راکه مرکز عهد و میثاق الهی وعده فرموده از این معادن کریمه انسانی جواهر حقایق و معانی بردامن عالم انسانی از هر سوریکته شود و آفاق بانوار هدایت آنان تابان گردد و قلوب تسلی ابدی و شادمانی سرمدی یابند .

اگر فریادرس آنان نشویم یقین است که عواصف قویه فقر وفاقه و طوفانهای مخالف اعدای دیرین امر حضرت رب العالمین مجد د آنانرا بهایویه تیره روزی سقوط دهند و بقصر دره های جهالت و گمنامی فروریزند خیام مجد و جلال اب آسمانی و خیمه وحدت عالم بشری آخرین امید و آخرین ملجاء و پناه این نومیدان جهان است اگر از این

در مأیوس بر گردند دیگر از خاک مذلت بر نخیزند و روی راحت نه بینند و از تجلی انوار حضرت رحمن الی الابد محروم و ممنوع مانند و ما دیگر چنین برادران والا گهر و خواهران عزیز مهر پرورد روزگار نخواهیم یافت دری دیگر نمی دانند رهی دیگر نمی گیرند طوبی لمن بذل فی سبیلک ما اعطیته بحدودک .

شبهای هجر را گذرانندیم

امروز از صبح آسمان بشدت می بارید بعد از ظهر آفتاب جهانتاب سحاب تیره را بر هم زد و دیده شیخ و شاب را بانوار گرم خود روشن نمود ولی نزدیک غروب گوئی باری از غم بر سراچه دل فرو نشست .

چه غروب پراسراری و چه دریای ژرف بی قراری

این دریا این محل التقای دو اقیانوس بی انتهی در این ساعت غم افزا از جان مسافری زودگذر چه می خواهد .
 امواجش دیگر کبوتران نامه بر نیستند بل پهلوانان کوه پیکری را مانند که از بی یکدیگر شتافته و با قوتی خود را بر سواحل می کوبند که مدتها صدای رعد آسائی آفاق را می لرزاند این پهلوانان تنومند از گزند هیچ دژ و -
 صخره ای بیم ندارند و در کشاکش دو بحر متلاطم بر هم تاخته و خوب یکدیگر را در هم می کوبند خورشید که -

تابحال بر سقف فلک نیلگون خرامان بود آفاق را از در در
حضرت دوست پر احتراق نموده و بهر موجی قطره‌ای از دم
عشاق بخشیده حال آهنگ آن دارد که خود را در میان
امواج فرو برد که چنین روز و ساعتی را نه بیند افق از سمتی
خونین است و از آن سوی که کوهها جنگلها را در بردارند
بفرش زردین پرتزبین مرغان دریائی ناله ای غم افزا در
فضا انداخته صف در صف آسمانها را شکافته چون برق در
گذرند و دیار دور دست کوچ مینمایند ماهیگیران خسته و
فرسوده با سبدهای صید روزانه پلانه و کاشانه خود روانند
جار و جنجال شهر که از دور بگوش می رسید رفته رفته
خاموش شد و اکنون صدف نیلی آسمان بانجم تابناک پر
گشته و چراغهای شهر و دهکده روشن شده در صفوف
معین خود ایستاده اند و ماه که در سفر یک ماهه خود
شب پنجم یا ششم را می گذراند بانوار نقره فام تمام محیط
را اسرار آمیز ساخته و فرشی از سیم بر روی این قسمت از
دریا انداخته و خوب نمایان است که محل التقای اطلس
و اعظم بدون وقفه هنوز در تکاپوست و امواجش در زد و
خورد و هم چنان در جوش و خروش خود باقی و مداوم آیا
این تکه از آب چه اسراری دارد که می خواهد بمسافری
رهگذر عطا نماید چه در گرانبھائی از اعماق وجود خود

برون می ریزد و سواحل را بچه در و مرجانی می خواهد
زینت بخشد .

در این اندیشه بودم که ناگهان گوئی عطری از
بهشت برین بر آن نواحی مرور نمود و یا جوقه ای از
ملائکه علیین بترنمات دلنشین نام دوست بر زبان زانده از
آنسوی روان گشتند .

بلی تمام این هنگامه های عظیم جمال و کمال
طبیعت و قدرت و سیطره الواح و الوان شوق انگیز
سواحل حکایت از تلاطم و بحر ابدیت می نمود که آن
فریده عصما و آن در یتیم و لوء لوء کریم را بعالم بخشود
عشق بیچون او بحضرت رب اعلی در لاله حمرای
افق نامتناهی و انتسابش بحضرت رسالت پناهی
در لون خضرای این نواحی و التقای دو محیط
قدیم متلاطم کل از اسرار این شب مظلم
بودند .

طلعت آن یار بی نشان با صد هزار جلوه
بی پایان از همه سوی نمایان آیا امواج شاهد قدرت -
خلأقه وی نیستند و قلبی که دریای محبت یا ران در
آن موج می زد مرآت صافی آسمانهای الهی نبود
و مجلای اختران شبگرد نمی شد و چون نسائم الهام

بر آن می وزید در هر موجی خورشیدی نمودار
 نمی گردید و همان امواج پی در پی نبود که دائماً
 در و مرجان بر سواحل افتاده و قلوب انسان ریخته و
 و هر دم و هر ساعت جان را ببشارتی و روح را باشارتی
 قدرت و قوتی عطا نمی فرمود و همینکه ماه طلعت بيمثال
 سر الله الا قوم در دریای پر موج و هیجان بنده آستانش
 تجلی مینمود مگر نه آن بود که گوئی آفاق را نقره مذاپ
 پاشیده و از هر سو ردای عبودیت کبری از اطلس افلاک
 با رشته های سیم ناب بر قامت جهان و جهانیان دوخته
 و پوشانده اند .

جمال یار از در و دیوار و از موج و کنار بکمال تجلی
 نمودار چه گوهر تابناکی چه لطافت عجیبی چه صلابت
 بیمانندی داشت که اگر هزار سال در مدح او
 گویند و نویسند حبل سخن را بس کوتاه یابند
 همان به که این را زرا نهفته و در مدح و ثنای
 درها را نسفته داریم سی و شش سال انوار حضرت
 مقصود را بر عالم وجود برایگان بخشود و اکنون
 احبای الهی که جز عشق او مایه ای و بغیر
 مهرش سرمایه ای ندارند در سراسر جهان دوست
 گویان و نام دوست بر زبان و کل در حیرت فراوان که در

این شب تار بود که آن گوهر افخم بدریاهای مجد و
جلال خداوند اعظم رجوع فرمود .

شبهای هجر را گذرانندیم وزنده ایم

ما را بسخت جانی خود این گمان نبود

چهارم نوامبر ۱۹۶۲

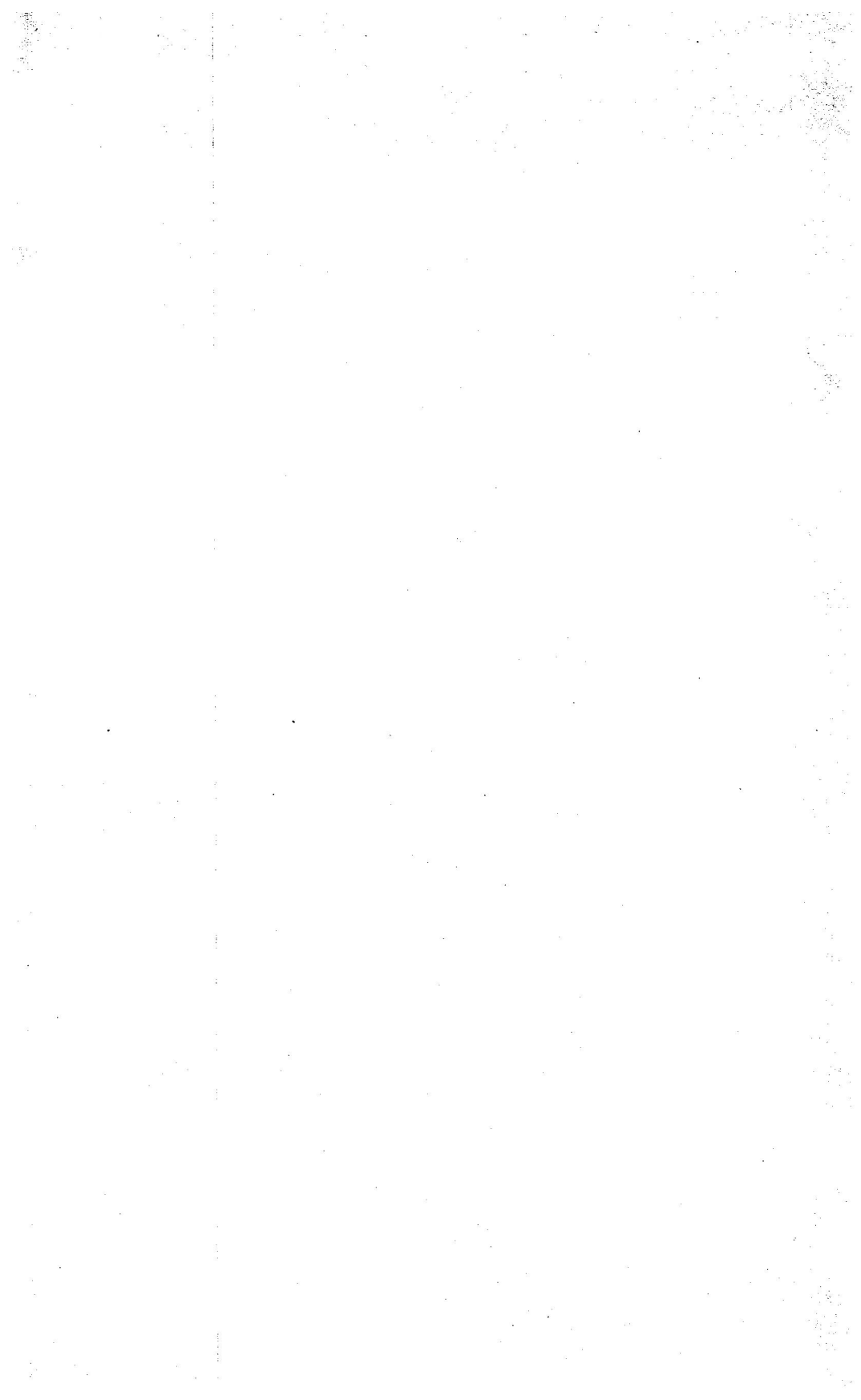
لیله صعود حضرت ولی امرالله

پنت آریپاس - شیلی

فیضی

بهار ۱۲۰

«امریکای جنوبی»



بهار ۱۳۰

دریای روم در طی ادوار تاریخی امپراطوریهای
معظمه مدنیتهای مجمله تشکیلات مربعه لشگری و مکاتب منیحه
فلسفیرا چون امواج خود در اعتلا و سقوط دیده و بسیاری
از فلاسفه نامدار و کشور ستانان بشمار و گردنکشان
بیقرار را در سواحل خویش بخواب ابدی سپرده و تا تاریخ
یاد دارد مرکز فعالیتهای عظیمه آدمی بوده است
مشت خاکی که این دریای زیبای مملو از حوادث را در
بر گرفته از اغنی نقاط توده غبر است چه اگر سینه اش
بشکافند تخت و تاج شاهنشهان و کمرهای زرین و جوشنهای
سنگین زور آوران و ردای زریفت افسران و شمشیرهای آخته
جنگ آوران را در سراسر آن ریخته یابند و در زیر هر
بقعه ای شاهی یا وزیری عزیز و یا امیری را خفته بینند
دریای روم حلقه انگستری است که مرصع با آرا مگاههای فخمه

امپراطوران یونان - رومان - بیزانت - اسپانیا - پرتقال - کارتاژ و فراعنه مصر است و نگین تابناکش کوه کرمل است - خاک پاکی که موطی اقدام سفیران خداوند افلاک بوده . در بهار ۱۲۰۰ قیامی بس عظیم در نهایت سکون و وقار در این نگین آبدار انعکاس یافت که با قلام زهرجدی بر لوحه وجود و دفتر روزگار ثبت و مقدر گردید که چنان تأثیری در ممر دهور و اعصار نماید که سوانح تاریخی از منہ سالفه را بالکل از خاطرها بزداید و بالمآل در جمیع جوانب حیات انسان اثرات لاریبیه اش را نمودار ساخته و از برکات - آثارش غرش توپ و شلیک تفنگ و چکاچک شمشیر از جهان بر افتد و بجای آن سرود صلح و سلام و ترنمات دوستی و آشتی از کلیه اقطار عالم وجود بلند شود و پرچم اسـم اعظم بر اعلی قلل آفاق موج زند و عالم و عالمیان در ظل لواء معقود مجتمع گردند و در کمال رفاه و آسایش زیست نمایند .

امر عظیم است عظیم و موسسات بدیعه الهیه هر یک در مقام و کیفیت خود اعظم از جمیع تشکیلات و انظمه در - جهان آفرینش است علی الخصوص بیت العدل اعظم که آنقدرها در اذهان یاران بدیع و جلیل جلوه داشت که احبای سابقین بمحض زیارت الواح حضرت رب العالمین که

مبشر استقرار چنین دیوانی عظیم در ارض میعاد بود —
 چنان در بحور حیرت مستغرق گشتند که بی محابا از
 ساحت اقدس اهبی مستفسر کیفیت و زمان تشکیل چنین
 هیئت معظمی شدند که در جواب اکثر چنین میفرمودند
 قوله جل جلاله " لا ینبغی فی تلك الا یام ان یذکر —
 بیت العدل و رجاله و ما نزل من الاحکام الی ان یرفع الله
 امره انه لهو العلیم الخبیر " با زیارت این بیان موکد
 ایجاد چنان مرجع جلیلی جزء احلام شیرین یاران دیرین
 گردید چه بسا که حضرت عبدالبهاء نیز کتبا و شفاه
 عظمت و رفعت این مقام منیع را در بسیاری از موارد تأکید
 فرمودند که اگر کسی را هوسی و سروکاری در پیش باشد
 چاره اش جز آن نباشد که سر تسلیم در آستانه این معهد
 قویم گذارد — " ولکن این ناله فارسیرا هزار گوش حجازی
 ادراک نتواند و این نکته بدیعه را جز هیکل ربانی عارف
 نگردد".

بلی آن طلعت موعود که ارتفاع امر ربود و در کف
 کفایتش بود حضرت شوقی ربانی ولی امر حضرت سبحانی
 بود که بمحض ضبط زمام امور در قبضه قدرت و کفایت مرتبا
 در توابع اولیه خویش تمهید مقدمات سامیه بیت العدل
 اعظم را اعظم رجا و آخرین تکلیف خویش در عالم انسی

دانستند و تدوین نقشه های تبلیغی و توسعه نطق نظم اداری و تدبیر جمیع امور را پایه های متین بجهت ارتفاع چنین مأمور اعلائی فرمودند و با عباراتی غرا و اصطلاحاتی لطیف و دلربا محبت و انقیاد آن ملجاء اهل بهارادر - دلها ایجاد و جمهور ناس را برای وصول بدین مقصد اسنی هدایت و تشویق فرمودند قوله جلت عبودیته " حق علیم شاهد و کل جوارح و ارکانم گواه که این بنده ضعیف لزال در ایام مبارک علی الخصوص در این سنوات اخیره خود را مستعد هیچگونه خدمتی بلکه قابل ادنی عنایتی از عنایات مولای حنونم نمیدیدم چه رسد بهمچه تاج - موهبتی و مقام رفیعی که آن عضویت مقدس مرجع کل امور بیت العدل عمومی الهیست که من دون استحقاق عنایت فرموده امید و طید این بنده شرمنده آنستکه بعون و تأیید حضرت عبدالبهاء روحی لرمسه الاطهر فدا و باشر ادعیه احبایش که از قلوب محترقه صافیه منیره شان صادر است موفق بخدمتی گردد . . . و بتعاون و تماضد یا ران و مشورت دوستان و صلاحدید بیت العدل عمومی که بنص قاطع مرجع کل امور است موفق باجرای نصایح و وصایای مبارکه شود این معهد اعلی سرچشمه اقدامات و اجراءات کلیه بهائیانست و معین و مرجع این عبد ناتوان . . .

و چون این بنیان اعظم بر اساس اقوام مرتفع شود نوایای مقدسه الهیه و حکم و معانی کلیه و رموز و حقائق ملکوتیه که در وصایای مبارکه الهامات غیبی حضرت بهاء اللہود یعه گذاشته بتدریج ظاهر و آشکار گردد و جلوه نماید

چون این محور مرکزی اهل بهاء در نهایت جلال و اتقان استوار گردد دوره جدیدی رخ بگشاید و نعماء و الطاف سماویہ از آن منحدر گردد بها تحقق آمال اهل البهائم بها تستحکم دعائم الامر علی وجه الفیرا بها تظهر خفیاته و تتجلی آثاره و تموج رایاته و تسطیع انوارہ علی الخلائق اجمعین عند ذلك تحقق آمال من فی البهائم و یتمم ما امرناه و کلفناه به مولانا فی کتابہ ووصایاہ حینئذ یتقرر عرش حکومۃ البهائم فی ارض المیعاد و ینصب میزان العدل و یتموج علم الاستقلال و ینشق حجاب الستر عن وجه ناموسہ الاعظم بغلبہ وھیمنہ لم یرشبہھا القزون الاولون تعالی تعالی ہذہ القوۃ الازلیة و القدرة الكاملة و العزۃ الابدیة و السطوۃ الالہیة الناشرة للواء فی مشارق الارض و مغاربہا تعالی تعالی ہذہ الاشعة الساطعة من مرکز الانوار نیرا لآفاق صاحب العهد و رب الميثاق ہنیئا للشاربین ہنیئا للفائزين .

لذا جای هیچگونه شگفتی نبود که چرا عزیزان جهان در جمیع مراکز امریه با نهایت شوق و هیجان مترصد رسیدن عهد و زمانی شدند که آن اساسهای اولیه و اعمده متینه کل بتاج و هاج چنین مؤسسه سامیه رفیع البنیانی که اکیلی خدمات و جانفشانیهای يك قرن پر محنت و ابتلا بود مزین گردد.

اراضی مقدسه که از بدو وفود طلعت ابهی شاهد هزاران حوادث خطیره امریه بود هرگز از جهت کثرت ورود یاران الهی چنین شور و اشتعالی بخود ندیده بود که موظفین مرکز جهانی از خرد و کلان کلاً در کار و تکاپو باشند نوروز ۱۲۰ مشر ربیع روحانی جهان آفرینش گردید چه در آن بهار بود که دلدادگان طلعت ربانی گلهای روحانی از هر جهت افشانده ومی محبت سبحانی را در هزاران ساغر ریخته و سقف فلک را به تیرهای ادعیه حاره شکافته و برای تأسیس طرحی نوین بدین ارض شتافته بودند و بهمین سبب چرخهای اداری امر بجهت ترتیب و تنظیم مؤتمر بین المللی و کنفرانس جهانی طرابحرکت آمد و با سرعت روز افزونی بکار مشغول گردید همه میکوشیدند و در این قول و عهد یکدل و یکجان شدند تا وسائل سفر — میهمانخانه — مرکز اجتماع — محل مؤتمر و بسیاری از امور

دیگر حتی الامکان با ترتیب و تنظیمی مستقر گردد که
 فی الجمله با اراده سنیه مولای قدیر که در چنین مواقع
 خطیری در عمل تحقق مییافت مشابہتی داشته باشد .
 اتومبیلها چه شخصی و چه گرایه ای برای حمل افراد
 موظف با ارات گذرنامه - مسافری - مراکز حکومتی و مراجع
 تمشیت امور دائما در رفت و آمد بودند تلگرافات بسیار از
 هر نقطه و دیاری میرسید که با کمال دقت مطالعه و سرعت
 دستور لازم ارسال میگشت چه بسا که با تلفون از دور یا
 نزدیک کسب تکلیف مینمودند و سیل مکاتیب بود که از هر سوی
 بمثابه بازاران فرو میریخت و خدام آستان مبارک از بامداد
 تا پاسی از شب مشورت و برای هر یک جواب کافی شافی
 تهیه و فوراً ارسال مینمودند تمام این کوشش و هیجان از
 بهر آن بود که مبادا در نظم ورود و استقبال و استقرار
 و اجتماع و زیارت و جلسات شور و مراجعت یاران ادنی
 خللی وارد گردد .

از روز ۱۸ آوریل سیل ورود اعضاء محافل آغا ز شد
 و دیری نیائید که میهمانخانه ها مملو از میهمانان عزیز
 گردید و کلاً از همان دقیقه ورود از پی آرامگه مقصود
 عالمیان و سر منزل مولای جهانیان بودند و از همان ساعت
 استقرار کل در تحت نظم و ترتیبی معین بزیارت قبله اهل

بهاء و ضریح حضرت نقطه اولی و حضرت عبدالبهاء —
 اماکن متبرکه تاریخیه و محفظه آثار بنویت مشرف گشتند .
 آیا این نفوس با دستوره‌های معینه و تعلیمات قلبیه و
 پرچمهای کشورهای متباغضه آمده و حامل تعصبات جانسوز
 و ضغائن عالمسوز اقوام متحاریه بودند آیا برای این رنج
 سفر را تحمل نمودند که بدین اجتماع که نخستین موتمر
 بین المللی بود وارد شده تا حرف خود را بر کرسی نشانند
 یا در محاربات حزبی شرکت جسته و صباحی چند را —
 بمنازعات لفظی و یا تعارفات خالی از هر حقیقت و معنائی
 گذرانده بدیار خود بازگردند آیا این مردمان از طبقات
 معینه ای گلچین شده و یا فقط از ملل راقیه و نژاد سفید
 بودند .

حاشا و کلا که حدود و قیود بشری را گستاخی آن رسد که در
 دستگاه الهی رخنه یابد حمد خدای را که حجیات تعصبات
 دیرین که هر یک از دیوارچین ضخیمتر و موجب جدائی افراد
 بشر بود بقوه کلمه نافذه الهیه یک یک در هم درید .

این هیاکل مقدسه " طیور مختلف الاجناس و متنوع
 الانواع والالوان بودند " ولی بقدرت الهیه " طیری از
 حدیقه خلیل جلیل طیری از ریاض اسرائیل و طیری از —
 گلزار حضرت مسیح و طیری از گلزار حضرت محمد از هرسو

بدین ارض که لانه و آشیانه انبیاء الهیست وارد شدند این وجودات محترمه منتخب جمیع افراد جامعه جهانی بهائی و از هر ملت و طبقه و نژادی و مفتخر بنماینده گی نه یک کشور بل کلیه اقطار شاسعه عالم وجود از قطب شمال تا جنوب و از شرق تا غرب بودند و در حین اجتماع " مرغ شرقی در آشیانه غرب منزل نمود و طیر غربی در لانه شرق مأوی " گرفته کل چون اعضاء یک هیکل در باره مسائل و مشاغل — جمیع بلاد مذاکره و در خصوص طرق و وسائل اعلاء کلمه رحمانیه^{نیه} در بین جمهورناس و احیای عالم انسانی بروج مقدس بهائی مشاوره فرمودند قبل از ابدای رأی و نگاشتن اسماء ملحوظ افتاد که بیشتر اوقات را در مراقده مطهره گذراندند گویی مریای قلوب خود را برکف گرفته از آستان قدس رحمن تمنی ورجای فراوان داشتند که زنگار هر یک را با صابغ اقتدار بزداید تا اسماء نفوسیکه در کتاب علم الهی مسطور و تا آن — حین از انظار کل مستور مانده بود در دلها متجلی گردد و طبقا اراده الله انتخاب صورت پذیرد .

سبحان الله چه قوه ای بود که کل را در خم یکرنگ فرو برد و در خیمه وحدت جالس فرمود تا چون خواه — ران و برادران یک عائله عظیمه جهانی متحد امتفقا تأسیس حجر زاویه ملکوت رحمن در ارض میعاد حضرت سبحان فرمایند

آمدند و از شدت شوق بر خاک آن وادی بوسه ها زدند
 نفسها را مشگین کردند خاکش را کحل بصر ساختند و آتش
 حبش را در مجمر دل سوختند .

اليس الصبح بقريب — چه مبارك سحرى بود و چه
 فرخنده دمی هرگز آفتاب جهانتاب با این جلوه و جلال
 بر عالمیان نتابیده و روزگار در گردش لیل و نهار چنیبن
 صبحدم فرخنده فالی نرسیده بود صبح اول رضوان ۱۲۰
 فرا رسید و یاران موافق چون طیور شکور دسته دسته از —
 مقامات مقدسه علیا که اکثراً تا صبح در آنجا بدعا مشغول
 بودند بسوی بیت مبارك حضرت عبدالبهاء رو آوردند
 برخی بشتاب میرفتند عده ای آهسته راه میپیمودند جمعی
 در کمال فکر و اندیشه و کل در نهایت وقار و طمانینه
 بودند گوئی ثقل فادح يك قرن بر دوش دارند و از راه دور
 رسیده والان است که آن بار را بر زمین نهند و دوری —
 بدیع را آغاز نمایند که آفاق را با جلوه خود پراشراق
 فرماید .

یکی از نمایندگان فرمود " دائماً متحیر بودم که این
 مهم را چگونه انجام دهم چه بنویسم که طبق اراده الهی
 باشد ولی وقتی ساعات متمادی را در جوار پر انوار ملیک
 ملکوت اسرار گذراندم راه را در برابر خود بانوار هدایتش

بسی روشن و راست دیدم " دیگری بیان کرد " شب قبل از انتخاب سه ساعت بعد از نیمه شب بمقام مقدس اعلی پناه بردم و پس از تضرع و تبتل بی انتهای هشت اسم در خاطر مرتسم گشت در فکر نام نهم بودم که جمعی دیگر برای همین مقصد اعلی بدان مقام اسنی وارد شدند من خود را بکناری کشیده بخارج آمدم و نام نهم را در فکر خود ثبت کرده - بکمال اطمینان و قوت قلب و سرور باطن و انشراح صدر بسوی بیت مبارک حضرت عبدالبهاء شتافتم .

این دو فقره نماینده احساسات و عواطف جمیع نفوسی بود که در آن بامداد در طالار بیت حضرت مولی الوری وارد شدند نام محافل ملیه بترتیب حروف الفبا که از - آلا سکا شروع و به ونزوئلا ختم میگردد بر روی کرسیها صاف بصف مرقوم بود و اعضاء هر محفل باین ترتیب بر جای معین جالس شدند .

این همان طالاری بود که بسا سحرگاهان حضرت عبدالبهاء در آن قدم زده ترنم میفرمودند " ای مرده در - آب و گل بیدار شو بیدار شو ای مست و مد هوش و مضل هشیار شو هشیار شو . . . "

این همان طالاری بود که بسیاری از دلدادگان آن طلعت بیمثال را چون زائرین در بر گرفته و از آنجا با

فرمان شهادت چون برق بسوی مقتل خود روانشان ساخته بود .

این همان طالاری بود که حضرت عبدالبهاء بنفسه المقدس در آن ضیافتها برپا داشته و خود بردای عبودیت کبری سرسفره خدمت یاران جمال مبارک را برعهده میگرفتند و جسم و روح احبای الهی را بموائد زمینی و آسمانی قوت و نشاط ابدی عطا میفرمودند .

این همان طالاری بود که دسته دسته زائرین وارد شده با نهایت ادب و وقار صف در صف ایستاده منتظر آن دقیقه ای بودند که صدای پای موزون و متین حضرت ولی امرالله را بشنوند که از حجره کتابت نزول اجلال میفرمایند تا چشم یاران را بزیارت جمال بیمثال خود روشن و افنده ایشانرا ببیاناتی دلکش شاد و گلشن فرمایند .

چنان سکوتی آن جمع را فرا گرفته بود که صدای ضربان قلوب مسموع میگشت گوئی سراپاگوش بودند تا مگر باز صدای پای آن آشنارا از دور بشنوند — بلی او بود که از ملکوت ابهی ناظر این نظم اداری و شاهد این بزم تاریخی بود دست پرورده های خود را مشاهده میفرمود که باچه ترتیب و ادب و وقاری در اماکن خود جالسند جزا و کسی — حکمفرمای قلوب آنان نبود و جزا و که را یارای آن بود که

چنین شور و هیجانی برپا دارد و چه قدرتی ممکن بود که چنین نظم و نسقی در کار آرد که از اقصی نقاط جهان نفوسی برای اولین بار بایکدیگر مجتمع گردند و اینقدر عشق و محبت و وقار و احترام حکمفرمای محفلشان باشد و جمیع امور بنهایت دقت مجری شود و ادنی خللی در منهاج مقرر روی ندهد .

ملاحظه در اجتماعات دیگر نمائید افراد نظامی بالبسه مخصوصه و افسران پلیس با اسلحه بایستی دائما مواظب صلح و آرامش باشند و با وجود این فریادهای ناهنجار از حلقوم مردمان بدکار بلند است که بیکدیگر ناسزا گویند و مخفیانه دسیسه نمایند انقلاب برپا کنند و با ارباب — بخواهند مقاصد خود را انجام دهند .

ولی این طالار مقدس خلوتگه عالم بالا بود سلطان عشق در آن خیمه افراخت و ساقی بیوم الست قلوب را از — صهبای آن روز و ساعت طافح فرمود بطوریکه کل مستغرق بحور الطاف جمال قدم و پرنشئه از قوای مودعه در این امر اعظم شدند که دلدادگان جمال ابهی با چشم سَر و سِر خیمه وحدت عالم انسانی را در حین ارتفاع و استقرار زیارت و حجر زاویه ملکوت الهی را در اشرف نقطه از ثری استوار نمودند .

در ساعت معین حضرت ائمه البهائم روحیه خانم پرخاسته
 بنهایت سادگی و قوت قلب بیانات خود را با این
 جمله آغاز فرمودند "خوش آمدید به بیت مبارک حضرت
 عبدالبهائم... خوش آمدید بخانه ای که منزلت حضرت
 شوقی افندی ولی امرالله بود از این سرا بود که آن-
 پیامهای روحبخش بعالمیان مبدول میگردد...".
 سپس میس اگنس الکساندر ایادی امرالله که از اقدم
 مهاجرین جهانست و بیش از نیم قرن علم امرالله را در
 محیط اعظم و جزائر ژاپن وحدها نگاهداشت مناجات
 ذیل را خواندند.

"الهی الهی انزل علی عبادک ما یتحد به قلوبهم فی
 امرک و یتبعوا احکامک و شریعتک ایدهم یا الهی الهی
 ما اراد و وفقهم علی خدمتک رب لا تدعهم بانفسهم زینهم
 بنور هدايتک و معرفتک و انعش قلوبهم بمحبتک انک انت
 المعین المستعان".

مناجات دوم را سرکارعلیه بهیه خانم نادری عضو
 محفل مقدس ملی ایران تلاوت نمودند در اینموقع آشنایان
 در قلب و روان درود فراوان بروح پاک و قلب تابناک
 حضرت ناشر نفحات رحمن جناب ناطق فرستادند که تمام
 عمر را صرف خدمت و جانفشانی فرمود و بالمال از خود

اولادی باقی گذاشت که عاشقانه در میادین هجرت و خدمت سالکند روح آن بزرگوار در ملکوت اسرار شاد بود شاد ترشد و قتیکه نور دیده او در طالار بیت مبارک باهنگی ملکوتی طلب تأیید و توفیق در انجام مهم عظیم بجهة آن - جمع کریم نمود پس از مناجات سوم وقت آن رسید که اعضاء محافل ملیه بانتخاب اولین بیت العدل اعظم آغاز فرمایند .

سبحان الله چه قوه ای چه اراده ای و چه موهبتی عنایت فرمودی و چه رعبی در دلها افکندی و چه شعلهای در انجمن عالم بر افروختی که پروانگان کل واله و حیران ماندند مگر نگاشتن نه اسم چقدر وقت لازم دارد آیابیش از ده الی پانزده دقیقه میشود پس چگونه است که آن جمع محترم را بیش از دو ساعت طول کشید تا نه اسم مرقوم فرمایند .

بلی اینان با آنکه لیالی متمادیه و ساعات مدیده را در مقامات مقدسه بتضرع و تبتل گذرانند در این هنگام نیز بفرموده حضرت ولی امرالله که باید مستمداً من عنایات الرحمن و مستعیناً من ملکوت ربنا المنان بانتخاب - بیت العدل اقدام کنند جمیعا کتب مناجات را باز کرده مشغول تلاوت شدند ایادی امرالله و اعضای شوزای بین المللی

که در غرفه ای جالس و ناظر این امواج شور و اشتعال بودند
کل دست بدعا برداشته وسیل اشگ نثار مقدّم ملائکه تأیید
و توفیق نمودند .

این عزیزان الهی را چه هیچجانی در دل بود چقدر
اسم در اذهان آنان رد و بدل شد چه مقدار همه را در
میزان روح و روحانیت سنجیدند چقدر باز در آن دم آخر
در تصقیل صفحه فوآد کوشیدند تا آنچه خدا میخواست
انجام پذیرد اینها مطالبی است که احبای الهی با قلوب
صافیه خود در خلوتگه راز در مقام کشف و شهود بر آمده
می فهمند که در ظرف آن دو ساعت اعضاء محافل مقدسه
چه بار سنگینی را بردوش کشیدند و چقدر حق داشتند
که در هر نفسی خود را بقوای مکنونه الهیه مسلح سازند تا
حرفی از قلمی خارج نشود مگر به اراده غالبه سبحانیه
باشد و اسمی بر صفحه‌ای نگاشته نشود مگر آنکه انعکاسی
از کتاب علم حضرت رحمن گردد .

در این حین بحدی فضا را قوای ملکوتیه فرا گرفته بود
که گوئی میتوانستند دست دراز کنند و از آن سهمی بر
گیرند پس از دو ساعت نگاشتن نه اسم تمام شد و اعضاء -
محافل ملیه صف بصف نزدیک آمده فرد فرد ورقه رأی خود را
تسلیم مینمودند اوراق آراء غائبین پس از قرائت اسم صاحب

رأی از صندوقی در آورده تسلیم هیئت نظار میشد .
 سکوت و آرامش همچنان حکمفرمای آن محیط مملو از
 روحانیت و سرور بود ولی زیارت آن هیاکل نورانیه کسه
 فی الحقیقه گلهای رنگارنگ روضات حضرت احدیت بودند
 چنان اهتزاز میبود که رفته رفته هلهله یاران آغاز
 گردید کف میزدند و عواطف قلبیه خود را ابراز میداشتند
 و از مشاهده اینقدر آثار فتوحات باهره و انتصارات بدیعه
 فریاد شوق بر میآوردند چون اعضاء محفل سوئد آمدند
 حضرت امة البهء فرمودند " نسائم قطبی میوزد " و همینکه
 محفل فنلاند تشریف فرما شدند کف زدن یاران شدت
 یافت و روحیه خانم فرمودند " چه خبر است مگر اینها ده
 نفر فرستاده اند " و زمانیکه اعضای محفل ژاپن بجلو
 آمدند فوجیتا آن خادم با وفای حضرت عبدالبهء و آنوجود
 مقدسیکه با روحانیت و صفای خود بارها سبب سرور قلب
 کثیب حضرت ولی امرالله بوده و دارای این افتخار است
 که یکی از دو نفر مؤمنین اولیه سرزمین ژاپن است بنهائیت
 سرور و سکوت بدرون طالار آمد و هموطنان عزیز خود را
 زیارت کرد که چگونه و با چه مباحثات و انبساطی درینای
 قصر مشید الهی شریک و سهمینند از مشاهده این کیفیت
 چنان سرمست شد که در این سن کهولت ازشاری حالت

طوفان گرفته برقص در آمد از طالار بیرون شتافت و روبه مقام
اعلی ایستاد و اشکهای شوق و شادی از دیده خود پاک
کرد .

هنگامیکه اسماء افراد اعضاء محافل خوانده میشد و
محافل صف بصف جلورفته اوراق خود را تقدیم نموده با ماکن
خویش بر میگشتند همه بی اختیار بیاد بیان گهر بار سرور
عالمیان حضرت عبدالبهاء بودند که غالباً میفرمودند که
قطرات یک موج و امواج یک بحر گردند - حال مشاهده
شد که افراد چون قطرات تشکیل امواج محافل داده بجلو
شتافتند و بعد بسوی دریای پر در و گهر موثر بازگشتند چه
حالی و چه سروری بود .

هنگامه ای بود که بوصف نیاید عزیزان حضرات
عبدالبهاء و عاشقان روی دلجوی حضرت ولی امرالله -
بخاطر دارند که در چه بسیار از مواقع آن عیاکل مقدسه
آرزو داشتند که حروف مهمله جملات تامات گردند و جملات
در کتاب صبین حضرت رب العالمین محفوظ و مصون گردند
در آن یوم بود که بقوه جاذبه ملکوتیه حروف بجمل و جمل
بکتاب تبدیل یافت .

غصن بیرومند ابهی که در حوادث سن زمام امور این
آئین جهانگیر را در سر پنجه اقتدار گرفت با چه صبر و

متانتی پایه ریزی این نظم جهان آرا را فرمود و هر حجریرا
 بنهایت اطمینان و صلابت در محل خود مستحکم بداشت
 و بعد از سالیان کار و اصطبار اعمده مجلله ای بر این
 شالوده های متین و رزین استوار فرمود و خود در آرامگاه
 ابدی بخواب شیرین در آغوش مولای رب العالمین فرورفت
 ولی عاشقان بیقرارش و ریزه خوران خوان احسانش از پا
 ننشستند تا طبقا اراد آن اساسهای متقنه را در آن روز
 فیروز که طلیمه عصری جهان افروز بود با کلیل جلیل مکمل
 داشتند و روح پرفروش مولای عزیزشانرا در ملکوت ابهسی
 از خود شاد و راضی و خرسند نمودند .

همه یاران عزیز حضرت عبدالبهاء خوب بخاطر دارند
 که آن مولای جهانیان در اواخر ایام مبارکش خوابی دیده
 و برای اهل حرم فرموده بودند که برای ادای صلوة اذان
 بلند کرده جم غفیری بمسجد وارد شدند در آن حین آن
 همیکل نازنین از مسجد برون خرامیده با خود گفته بودند -
 برگردم و نماز را تمام کنم - ولی پس از اندکی صبر فرموده
 بودند - خودشان تمام خواهند کرد - آیا گمان نمی کنید
 که این خواب خوش در آن بامداد رضوان صدیقی کامل
 حاصل کرد ؟ . اهل بها که بصورت ظاهر بدون مولی و -
 سرپرست بودند مقاصد سامیه و مآرب الهیه را بنهایست

روحانیت و کمال جامه عمل پوشاندند .

هیئت نظار^۳ برای قرائت آراء در حدود بیست و چهار ساعت بیداری کشیدند و در اینمدت در بیت مبارک بکمال سرور و بهجت و بنهایت اطمینان و دقت بکار مشغول و از مواید روحانیه محظوظ بودند و در ضمن شبیخون — بخزانه های اطعمه جسمانیه نیز زدند بطوریکه حضرت حرم مبارک روز بعد فرمودند که در شب قبل اشباحی چند بین بیت مبارک و آشپزخانه دائما در رفت و آمد بودند .

باری جمیع اعضاء محافل ملیه در مؤتمر بین المللی مشغول مذاکرات و رتق و فتق امور امریه و تسریع تحقیق — اهداف عالییه الهیه بودند که خبر رسید نتیجه آراء معلوم شد و هیئت نظار حاضرند که اعلام نمایند — اسامی نه نفر اعلان گردید و بنا بدخواست جمیع منتخبین بر روی صحنه در یک صف ایستادند در آن حین چنان هیجانی روی — داد و قلوب چنان مالا مال از صهبای سرور گردید که دیگر عنان اختیار از کف جمیع ربوده شد هلهله و شادی مینمودند همدیگر را فشرده میگریستند و پیرامون اعضای بیت العدل چون پروانگان جمع شده آنانرا در آغوش محبت سخت گرفته تهنیت میگفتند و سرود شکر و ثنا میخواندند دستها — باسماں بلند و زبانها بشکرانه آستان جمال قدم ناطق —

بود که بالاخره این قبه زهبی این تاج وهاج این اکلیل
 جلیل با این ابهت الهیه و شوکت و عزت ربانیه بالا رفت و
 بنهایت صلابت و قدرت بر اعمده رزینه سخت استوار گردید
 حصن حصین امرالله محفوظ وجامعه اهل بها از مکاره —
 اهل فساد الی الابد مصون ماندند دیگر روزگار چنین شوق
 و ابتهاجی را نخواهد دید دیگر بچنان محیطی ملو از —
 اهتزاز و شوق نخواهد افتاد شوخی هم نبود برای اولین
 دفعه چنین هیئتی تشکیل میشد و برای نخستین بار در تاریخ
 عالم انسانی هیئتی بردای تقنین و تشریح مفتخر و متباهی
 میگردد .

چیزی نگذشت که طوفان این اشتعال و انجذاب —
 بامواج تبادل آراء و مشاورات دقیقه تبدیل یافت رؤسای
 جلسات مؤتمر اکثر از اخباری بلاد بعیده و از مؤمنین جدید
 بودند و هر یک بالبسه خاصه خود با اداره امور قیام نمودند
 اینجا نیز یکی از مظاهر قدرت و نفوذ تعالیم سامیه بهائیه
 و صلابت تشکیلات ضمیمه ربانیه هویدا گردید جای عزیزان
 ستمدیده ایران خالی بود که نتایج سی و شش سال زحمت
 و برارت مولای محبوب مقتدر را مشاهده فرمایند که چگونه
 نماینده ای از کوهستانهای بعیده بلیویا راجع بامر تبلیغ
 بحث و اظهار نظر مینماید و یا یکی از ساکنین جزائر نائیه

ساموا اداره مجالس را بعهدہ گرفته و چون عمودی از قوت قیام و آن مجمع عظیم را بنهایت مهارت اداره کرد هرگز فراموش نمیشود وقتی که یکی از نمایندگان بهمین ناظم جلسه پیشنهاد کرد که اسامی ردیف ثانی در انتخاب را بخوانند و این مرد با صدائی رسا و لحنی مهیمن گفت — بیت العدل میخواستیم که داریم دیگر احتیاجی باسماء ردیف ثانی نیست و هر وقت کسی از حدود بحث و مشورت خارج میگردد باکمال خوشروئی و متانت میگفت — موقع بحث نیست پیشنهادی عملی در باره پیشرفت امر فرمائید .

احدی فراموش نمینماید آن لحظه حساسی را که جناب چارلز ولکات تشریف آوردند که ابلاغ محبت از طرف هیئت بیت العدل اعظم فرمایند احبای الهی بخودی خود طرا بر پا ایستادند و با اشک چشم بهر حرفی گوش دادند و با نهایت توقیر و دقت هر کلمه ایرا اخذ نمودند و با ضربان شدید قلب آن آهنگ رسا را استماع فرمودند و معلوم بود که در همان حین و آن عهد و پیمان بستند و بزبان دل و — جان آن پیامرا جواب داده گفتند — شمائید مرجع اعلاى اهل بها و ملجاء و ملاذ شریعة الله پنجاه و شش محفل ملی از طرف قاطبه یاران اقطار شاسعه جهان قول وفاداری میدهیم که آنچه از آن مقام منیع و مرکز رفیع صادر گردد —

بدل و جان مطیع و منقاد و در سبیل امر حضرت ابهسی
 کماکان جانفشان باشیم و در این سفینه حمراکه سکانش را
 شما در دست گرفته و هدایت و قیادت آن مفتخرید سالما
 محفوظا سرورا جالسیم و بر خدمت و بذل جان و مال قائم
 و مداوم .

آیا آتشبازی جشنها و اعیاد را بخاطر دارید که گلوله‌ای
 از نور برهوارفته و در فضای لایتناهی ناگهان منفجر گشته
 از هر تکه‌ای رنگی و نوری لامع و ساطع میشود عینا همین حال
 را داشت هنگامیکه مؤتمر جهانی از ارض مقصود با قوه‌ای
 الهی و سرعتی بدیع و شور و انجذابی بی‌مثیل بجشن
 اعظم در آلبرت هال لندن تبدیل شد و در آنجا بالوان
 لا تحصی و انوار بیهمتا جلوه کرد جلوه و جلالیکه چشم
 جهانیانرا خیره نمود و حتی خود احبای الهی باور —
 نداشتند که روزی روزگاری برسد که سلاسل اسارت از هم
 گسسته شود و عزیزان الهی ساعاتی چند را در کمال فرح
 و سرور بذکر رب غفور مشغول و مألوف گردند .

هرگز چشم جهان چنین اجتماعی ندیده و سماع امکان
 چنین آهنگی نشنیده بود آن طالار با عظمت و مملو از جلال
 و حشمت همان طالار ریستکه ناصرالدین شاه در زمان ملکه
 ویکتوریا بدانجا دعوت شد و آهنگساز مشهور و انگر عظیم

برای او ساز و نوا ساخت در همین طالار ناصرالدینشاه
جالس شد و در اعماق قلب خود آرام و مطمئن بود کسه
شجره امرالله را نه فقط در ایران بل در تمام کره از ریشه
و بن بر آورده است بلی در همین طالار متجاوز از هفت
هزار نفر از پیروان حضرت بهاءالله جمع شدند این جم
غفیر از جمیع نقاط جهان و اشکال و الوان والبسه متنوعه
بودند این طالار در نظر هر بیننده ای چون قدحی
مشحون از جواهر بیچون و لثالی گوناگون مینمود و هرکس
را بیاد بیان احلای جمال قدم میانداخت که روزی در بیت
مبارک بغداد بجمعی از بزرگان واعیان ایران فرموده بودند
که اگر جوهری در عمق دریاها و یادر بطون کوهها مستور باشد
بقوه کلمه جذبیه الهیه جمع خواهند فرمود آیا این وعد عظیم
در آن یوم مبارک در برابر چشم ما تحقق نیافت والا چه
قوه ای میتواندست این گوهرهای تابناک را از هفت دریای
بیکران در آن واحد و محل واحد مجتمع بدارد و یا که را
یارای آن بود که این جواهر لامعه را از جبال و اودیه
نائیه در آن طالار عظیم بدین شکوه و جلال گرد آرند این
درجهای لثالی مودت و این جواهر لالی انسانیت از
ورای دریاها و قلب صحراها و دامنه کوهها و ممالک و
دیاری بودند که اسامی برخی از آنان هنوز هم در سمع

اهل جهان غیر مانوس و ناشناس است .

هر کس آن سکون و وقار و سرور و ابتهاج را امید بزبان
 حال میگفت الهی آنچه در قرآن وعده فرمودی برای العین
 امروز مشاهده میشود که چگونه یاران پرتکمین در —
 بهشت برین بر ارائک و سرر متقابلین جالسند .

در آن هنگامه عجیب بی اختیار بیاد صباح یومی افتادم
 که در مدرسه تربیت که بوجود نفوس مقدسه منقطعه ای چون
 حضرت مصباح و جناب فاضل شیرازی مزین و در اشرانوار
 ساطعه روح و روحانیت آن هیاکل مجرده کل در بحر —
 خرمی و سرور مستغرق بودیم حضرت مصباح چون سراجی
 وهاج وارد صف درس شدند زمستان بود و برف زمین را
 پوشانده بخاری کم حرارت و انگشتهای تلامذ بیطاقت و
 نگارش دیکته و انشاء فرانسه بسیار مشگل مینمود لذا —
 آنوجود عزیز فرمودند امروز از قصص فرانسه میخوانیم و این
 داستان را قرائت و نتایج اخلاقی آنرا شرح و بسط فرمودند
 که شعبده بازی در میدان یکی از بلدان بساط خود را
 گسترده و مردم از پیروجوان در حول او انجمن گشته بعملیات
 وی نگرسته میخندیدند و دست میزدند و مهتر میشدند
 پدریکه دست پسر کوچکش را در دست گرفته بود بدان بساط
 رسید پسر هرچه سرکشید چیزی از آن دستگاہ ندید

لاجرم پدر که هستی خود را فدای فرزند مینماید طفل را
 بردوش گذارده محکم نگاهداشت تا وی بخوبی تمام بازیها
 را تماشا نماید پس از دیدار آنهمه سرگرمی بهیجان آمد
 هرفنی که شعبده باز بکار میبرد میخندید و کف میزد و پایهای
 خود بردوش پدر میکوفت و میگفت — چرانمی خندی — چرا
 کف نمیزی پدر در زیر بار اعتراضات کودک لب ننگشود و
 دلخوش و راضی بود که فرزند دلبندهش دلشاد و خرم است
 حکیمی اینحال را بدید لذا نزد طفل رفته دستش را —
 بملایمت و ملاحظت بگیرت و بکمال عاطفت فرمود — نوردیده
 گرامی من تو تمام آن بساط بازی و عملیات شعبده باز را
 دیدی برای آن بود که بردوش پدر قرار گرفته بودی اگر او
 تحمل این رنج و محنت را نمیفرمود ترا کجا میسر بود که
 بچنین تماشائی نائل آئی ؟ .

براستی چقدر بیوفائست اگر آئی از ذکر و فکر قدمها
 شهدا نامداران و علمداران این آئین نازنین فارغ باشیم
 و یاسوانح عجیبه حیات آنانرا در گوشه نسیان و گننامی
 اندازیم و یا مآثر و مفاخر ایشان را دستخوش آمال و امانی
 سیئه روزگار سازیم ذکر جمیل هر یک بایستی ورد زبان
 پدران و مادران باشد و شرح حیات جاودان و عظمت
 افتخارات بیکران آن ابطال را بگوش کودکان خود بخوانیم

تا ایشان نیز با همان مردی و مردانگی بزرگی و فرزاندگی در طریق مهر و وفا و خدمت و فداسالک گردند آنان بودند که در زیر شمشیر گردن نهاده فریاد یا علی الاعلی از دل برآوردند ایشان بودند که بر فراز داربعشق دلبر ابهسی بندای یا بهای۴۱ ابهسی مترنم گشتند بلی شهدای بیمانند امر بها بودند که جور و ستم دژخیمانرا تحمل کردند و گوشه های تنگ و تاریک سیاه چالها جان دادند عشاق آن دلبر یکتا بودند که از اسم و رسم گذشته بار فراق یار و دیار کشیده در صحرای خدمت و جانفشانی دائماً سرگردان بماندند تا ما توانستیم در آن روز فیروزبانهایت شعف و آزادی در مؤتمربین المللی و کنگره جهانی مجتمع شده با فریادهای شوق داد دل از روزگار بستانیم .

در این اندیشه ها بودم که ناگهان در آن جمع محترم خانم عزیزی را از دور زیارت کردم و طیر خیال بروزهای اول این قرن فرخنده فال برگشت مردم شیراز را دیدم که از هر گوشه ای در خیابانهای شهر جمع شده تا تماشای سه اسیر را بنمایند این سه نفر را در دماغ زه کشیده و در کوچه و بازار میگردانند و یکی از آنها هزار ضربه شلاق زدند گروهی سروپا برهنه بدنبال آنان و مردمان شهر در دو طرف خیابانها واقف و شادمان و گل در نهایت شرارت

ناسزا گفته لعنت مینمودند و چون غروب شد آن سه وجود مقدس را بخارج شهر افکنده و با دلی آکنده از کفر متفرق شدند آن مردمان کوتاه نظر و بیفکر که زمام دل و دهن و دنیا و عقبای خود را بدست مردمانی مستغرق در بحور جهل و غیابوت و خودکامی و زذالت سپرده بودند در دل شادیهها کردند و در آنشب طربها برپا داشتند که شجره طیبه الهیه را بالمره از ریشه برون آوردند .

آن سه وجود مقدس که در آن یوم اینگونه تحمل مشقت و عذاب فرمودند عبارت بودند از حضرت قدوس - ملا صدق مقدس و ملاعلی اکبر اردستانی .

چون آن سانحه عجیب و آن سه هیکل نور از مخیله گذشت باردگر نگاهم را بچهره غمناک آن خانم وقور انداخته با خود گفتم درست می بینم اشتباه نمیکنم این خانم دختر ملاعلی اکبر اردستانیست با آنکه چشم درست نمی بیند و گوش درست نمی شنود ولی با نهایت عشق و خلوص نیت و وفاداری و استقامت از صبح تا غروب در جمیع جلسات این جشن اعظم جالس ماند و بیاد مولای بیهمتاستغرق بحور فرح و عطا بود .

در خاطر آن امه موقنه ستم دیده چه خاطرات عظیمی گذشت و چه بسیار از حوادث را دیده و شنیده که امروز

این عظمت و جلال را نیز مشاهده میفرماید در ممر تاریک
 زمان هیکل نورانی پدر مهربان را می بیند که همچنان در
 طریق ملو از خار و خون عشق خرامانست و انوار استقامت
 و بلندی همت به بازماندگان عطا مینماید از سالیان اول—
 عمر این کنیز عزیز آستان الهی در حجر بلیات بزرگ شد و
 در طول عمر بسیاری از حوادث جانسوز را تحمل فرمود و
 اعظم از همه آنکه نور دیده و دین او عزیز یکتای جان و روان
 او و جگر گوشه بیهمتای او را که اعز نفوس و در صباحت منظر
 چون گل صد برک معطر بود بدست رعایای عنود در قریب
 عاصمه ایران بنهایت قساوت و بیرحمی قطعه قطعه نمودند
 و احدی بقضاوت ننشست و بداد این مظلومه نرسید در
 لهیب نیران هجر لیالی و ایام را گذراند و تمام آن خاطرات
 جانسوز در قلب داغداران مادر در آن حشر اکبر و جشن
 اعظم تکرار میشد که ناگهان اسما^۱ اعضا^۲ اولین دیوان عدل
 الهی رایک یک بر خواندند و آن هیاکل مجرده که کل
 بردای تقوی و عبودیت مزین بودند در برابر دیدگان —
 مشتاق بندگان نیر آفاق صف آراسته و چون جداری از زبر
 حدید نمودار گردیدند غریو شادی از هر سوی برخاست
 دختر نازنین آن کنیز جمال مبین هر چه بمادر اشاره
 کرد و گفت — مادر جان نوه خود را در بین اعضا بیت العدل

اعظم میبینید - جوابی نشنید سیل سرشک امان نداد که آن مادر عزیز کلامی بر زبان راند فقط آهی دردناک از اعماق دل برآورد گوئی بار سنگین یک قرن را از سینه دردمند برگرفت و بر زمین نهاد بلی در آنروز بود که حضرت رب العالمین یا صاحب لطف و کرامت اشک از چشم بندگانش بسترد و قلوب محترقه یاران را بماء زلال تحقیق و عود دیرینه صبر و سکوّن و سرور بی پایان عطا فرمود .

در آن طالار عظیم بهر سوکه مینگریستید جواهر وجود مهاجرین غیور امر رب غفور را که نقد عمر در سبیل تحقق - اهداف نقشه مولای عالمیان صرف فرموده بودند مشاهده مینمودید این قهرمانان از جهاد برگشته با قوت وحدتی بی مثل و مانند براریکه وفا جالس و بجزئیات حوادث آن جشن و شادی ناظر بودند هرچند برخی از آنان چون افراد قافله ای میماندند که از شدت هجوم زوابع امتحان و رجوم اتعاب و اصعب درهم خرد و شکسته شده بودند ولی در آن چند روز جشن مئوی جمال اقدس ابهی قدرت و قوت تازه یافتند با روحی سرشار و صدی منشرح از محبت حضرت پروردگار دلیرانه عازم میادین خدمت و هجرت شدند تا تقدم و تعالی آئین نازنین را در هر جبهه ای تضمین نمایند و در دور بدیعیکه در ظل بیت العدل اعظم

آغاز میگردد نیز سهمی از فداکاری و جانفشانی دارا شوند
 زیارت وجوه نورانیه این سپاهیان ملکوت - این لشگریان
 حیات و این از جان گذشتگان در سبیل امر حضرت
 رب الآیات البینات نعمتی بود بی بدیل چه که چشم از
 مشاهده شان روشن و دلها شاد و خرم میگردد .

خانمی را زیارت کردم که از اقدم مؤمنات آمریکا و سالیان
 دراز است که در یکی از جزائر تکه و تنها مقیم است با
 کهولت سن و ضعف مزاج علم امرالله را همچنان بر امواج
 کوه پیکر اقیانوسها موج میدارد چنان از این بساط سرور
 و شادکامی قوت یافته بود که فرمود - میروم و هر هنگام که
 مرگ آمد آنرا با آغوش باز استقبال خواهم کرد زیرا یگانسه
 آرزوی من حفظ و حراست امرالله بود که الحمدالله آنرا
 قطعی الحصول دیدم دیگر نه غمی دارم و نه آرزویی .

یکی از لحظات حساس آن انجمن روحانیان وقتی بود
 که حضرت امة البها روحیه خانم در شرح حال و گزارش
 احوال مولای عالمیان داد سخن و دلها را بذكر آن محیی
 رم جلا دادند و چون حرفی از دیوان مصائب وارده بر
 آن روح پاک و قلب تابناک بر خواندند چنان رنجور -
 گردیدند که دستمال بر چشم گذارده گریستند گریستنی که
 قوت طبع و تکلم از ایشان اخذ و طاقت و صبر و قرار از

مستمعین سلب گردید هفت هزار نفر محزون و ساکت و اشگریزان و کل در اندیشه آن که چگونه خانم اهل بها - ادامه سخن فرمایند و بانوار ذکر محبوب دلها را روشنائی بدیمی بخشند که احبای عزیز آفریقا یکدل و یکزبان بترنم اسم اعظم آغاز نمودند و چنان آهنگ الله ابهی الله ابهی را اوج دادند که غورشید قوت و انبساط باز بر قلوب بتابید ابرهای تیره احزان در آن یوم السرور از آفاق قلوب پراکنده و زائل شد و حضرت حرم مبارک با قوتی دیگر بذکر ولی امر مالک قدر ادامه سخن فرمود جمیع را نشأه و نشاطی جدید روی داد با عالمی قدردانی و قلبی مملو از عشق دسته دسته یاران الهی بآرامگاه مولای عظیم که موجد این جشنها و جوشها و مؤسس این خوشیها و خروشها بود روان گشتند و در آن آستان قلم و زبان را برای ابراز عواطف رقیقه نامحرم انگاشته آینه دل را که مجلای آیات حمد و ثنا بود با جبین خود بر خاک تبتل و تشکر نهادند - شکر تراکه وعدت را وفا فرمودی و ظل مدد علی العالمین را از سر بندگان - بینوایت بر نگرفتی و در این چند روزه حیات عزت و رفعت آئین نازنینت را چنان جلوه گر ساختی که دیده انتظار را روشنی ابدی بخشیدی و جرح قلوب کثیفه را التیام دادی

و بسر منزل مقصود کاروانهای مدینه عشقت را رساندی
 بانیان قصر مشید را از جمیع ملل و نحل و طوائف و قبائل
 و از انحاء جهان بارض میعاد بنهایت صحت و سلامت و—
 بدون ادنی حادثه ای وارد فرمودی و در انجام مشروعات
 باهره تأیید و توفیق عنایت داشتی و موانع و مشاکل را—
 با سبایی غیبی زائل نمودی و رنه اسم اعظم را بگوش—
 جهانیان رساندی و آنچنان قوتی دادی که مقاومت غوائل
 بسیط زمین نمایند و آنگونه قدرتی ارزانی داشتی که—
 چون بحر مواج گشته موج بر ساحل شرق و غرب زنند
 گوئی ناگهان همه چیز از حرکت ایستاد و دیگر
 دریاری در آن عاصمه شاسعه الارجاء زیست ننمید نمود طوفان
 مهیب فرو نشست امواج خروشانیکه سر بر آسمانها
 میکشیدند آرامی یافتند یاران چون نسائم جانبخش روان
 گشتند ولی در باطن هر یک دریائی بیکران در موج و
 هیجان بودند با عهد و پیمانی بدیع کمر را برای خدمات
 مستقبل محکم فرموده همچنان در سبیل عشق و جانبازی
 چابک و چالاک رهسپار ممالک و بلدان شدند .
 این چنین ساعات پرافراح آن جشن اعظم رو بانتهی
 رفت آفتاب آنروز شگرف جمیع امواج اقیانوسها را بلون حمرا
 بیاد شهدای امرابهی زینت بخشید و خود بآرامی در آن

گرما به پر خون و هیجان فرو رفت و میدانست که دیگر بر
چنان روزی و بر فراز چنان جمعی نخواهد تابید بلی با
این همه جوش و خروش آخرین ساعت جشن اعظم و آخرین
روز ایام رضوان سنه ۱۲۰ و آخرین لحظه جهاد کبیر
روحانی جهانی مولی العالمین پایان رسید.

یکی از مؤمنین عزیز و فکور استرالیا فرمود - کشتی
نوح هم برهسب آنچه در عهد عتیق مرقوم است بموجب
فرمان حی قدیر دارای سه طبقه بود و مدت صد و بیست
سال طول کشید تا آن فُک الهی برای حفظ و حراست
نفوس عالم تهیه شد و پایان رسید - سبحان الله چگونه
این سفینه نجات نیز دارای سه طبقه و با چه صبر و حوصله
و طاقتی ساختمانش همواره ادامه داشت تا آنکه در بهار
۱۲۰ پایانی چنین پر شوکت و جلال یافت و با چه هیمنه
و غلبه ای بحرکت آغاز کرد تعالی تعالی موجد هامجریهها
شکر ترا که آن صبحدم موعود فرا رسید نسائم امید بوزید
و قلوب محترقه مشتاقان شاد و خرسند گردید نمایندگان
امر که هر یک گلی از بوستان محبت بودند در بیت معمور
چون پروانگان حول اراده رب غفور انجمن شدند و عمود
دیوان عدل اعظمت را بنهایت تجلیل مرتفع ساختند و -
هیاکل مجرد صافیه نورانیه را در زیر آن قبه اعلی مکان

ابہائیانرا بشارت باد بشارت کہ آن ہندسہ —
 بدیعہ ایراکہ انامل قدرت حضرت احدیت طرح فرمود بر
 صفحہ روزگار مرتسم و در الواح قلوب منقوش و در آغوش
 جبل رب الی الابد مستقر و در ظل حفاظت و صیانت
 حضرت احدیت باقی و مشہر گردید و این معہد اعلیٰ کہ
 سرچشمہ اقدامات و اجراءات کلیہ احبای جہانست بزودی
 با رایات منتشرہ و آثار باہرہ و انوار بدیعہ جہان و
 جہانیانرا بر بوع مکرمت الہیہ زندگی جاوید عطا خواہد
 فرمود .

ابہائیانرا بشارت باد بشارت کہ آنچه در طی سالیان
 مملواز تضییقات و تہدیدات در خواب ہم قدرت تہورش را
 نمیداشتند در آن روز فیروز جامہ ظہور در بر کرد و اثما ر
 مجہودات یک قرن یاران با وفا بمنصہ بروز رسید وصایای
 حضرت عبدالبہاء تحقق تام یافت و عصری ہو جود آمد کہ
 شبہ آنرا چشم قرون اولی ندیدہ و گوش روزگار نشنیدہ .
 چہ ساعت مبارکی و چہ روز مقدسی بود کہ در اثر
 الہامات واردہ بر قلب اصغیا آنچه حضرت مولی الوری اہل
 بہارا بآن مکلف و مأور فرمودہ بودند باکمل وجہ انجام
 یافت میزان عدل الہی در ارض میعاد منصوب گردید .

ابہائیانرا بشارت باد بشارت کہ عنقریب نقاب ازوجہ
 ناموس اعظم برگرفته وانہر سنن واحکام کہ کافک نظم عالم و ضامن
 امن و امان بنی آدم است از جبل اللہ بجمیع جہات جا ری
 خواہد شد و ہر فراز کرم خدا در آن سرزمینی کہ لانہ و آشیانہ
 ابدی انبیاست سراپردہ وحدت عالم انسانی سر بر آسمان
 خواہد کشید .

ابہائیانرا بشارت باد بل ہزار بشارت کہ دور بدیعی
 بظہور رسید و در این دور است کہ عہد جدید وثیقی و پیمان
 غلیظ شدیدی بین خداوند عالمیان و بنی نوع انسان
 بسته آید کہ ساکنین روی زمین حمیت جاہلیہ را بالمرہ -
 فراموش نمایند و جمیع خلایق را باریک دار و برگ یک شاخسار
 بدانند و حق سبحانہ و تعالی ہم از آسمان فضل و عطا
 ہیاکل معینہ ایرا بغلعت تشریح متباہی و بردای تقنین
 متردی خواہد فرمود :

ہلہ عاشقان بشارت کہ نماںد این جدائی
 برسد زمان وحدت بکند خدا خدائی